

تحلیلی بر رمان کاغذ دیواری زرد

هنوز خوانندگان عدیده در خور ندارد. این داستان جدا از طرح هنرمندانه ناامیدیهای شخصی یک زن - که از مبارزین بارز دوران خود بوده است، از قطعات نادر ادبی محسوب می‌شود. داستان زنی در قرن نوزدهم که مستقیماً با سیاستهای جنسیتی زمان خود، در غالب روابط میان زن و مرد، زن و شوهر، مواجه می‌شود. او در آن زمان، و احتمالاً در دوران ما نیز، حضور خود را در عرصه ادبیات و آسیب‌شناسی روانی اعلام می‌دارد. این داستان سند زنده‌ای است از سیاستهای جنسیتی که در زمان خود کمتر نویسنده‌ای مجاز به طرح آن بود. سه سال پس از انتشار کاغذ دیواری زرد، کیت چوپین، رمان «بیدار سازی» را منتشر کرد. نویسنده در این رمان نحوه نگرش اجتماع نسبت به یک همسر (زن) از طبقه متوسط و نقش مطیع و فرمانبرداری که از پیش برایش تعیین شده را، آنچنان صادقانه بیان کرده بود که موجب از دست رفتن شهرت و درآمدش شد. این که قهرمان داستان گیلمن و همچنین چوپین هر دو در انتها دست به نابودی خویش می‌زنند، خود نشانه‌ای از شرایط آن دوران خاص است.

انتشار این رمان برای گیلمن چندان آسان نبود. چندین بار ناشرین مختلف او را سردوانیدند و از این کار شانه خالی کردند. هوراس اسکادر ناشر نشریه ماهانه آتلانتیک، در یادداشت کوتاهی برایش نوشت:

خانم عزیز:

داستان شما به دستم رسید. جرأت نمی‌کنم بلایی را که داستان بر سر خودم آورد، بر سر دیگران بیاورم.

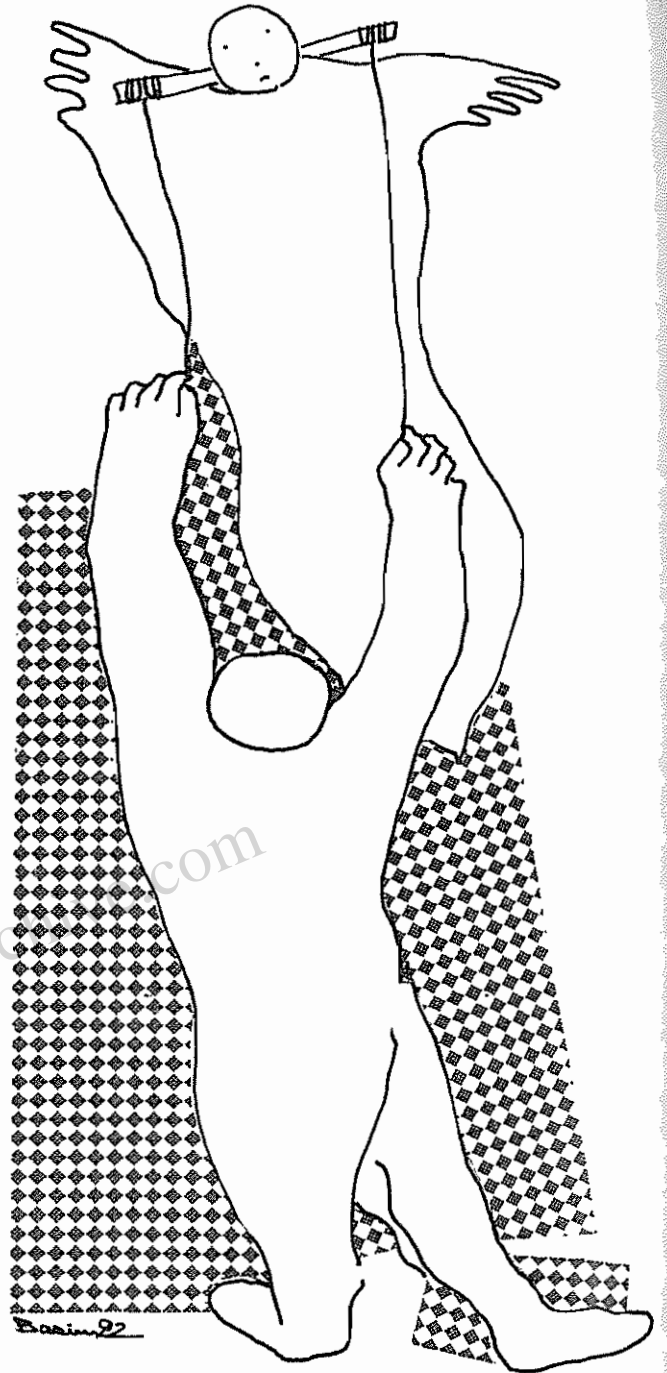
با احترام

ا.ج. ای. هوراس

در سالهای ۱۸۹۰، ناشرین امریکا هنوز به مجموعه‌ای از «اخلاقیات متعالی» دیکته شده در ادبیات وفادار بودند، و داستان گیلمن که در آن قهرمان داستان در پایان ماجرا تا حد یک حیوان خزننده تنزل کرده بود، در فرمولهای از پیش تعیین شده آنها نمی‌گنجید. کسی نمی‌داند که آیا تأکید داستان بر حملاتی که نویسنده نسبت به آداب و رسوم اجتماعی زنان عصر خود داشت - خصوصاً تأکید بر اطاعت کورکورانه زن - هوراس را منقلب کرده بود، یا موضوع دیگری. سرانجام داستان در به ۱۸۹۲ در مجله نیواینکلند به چاپ رسید و مورد استقبال قرار گرفت، ضمن آنکه به او اخطار شد چنین داستانهایی خطرناک هستند و به این دلیل که شخصیت‌های دیوانه و آشوبگری چون قهرمان داستان، جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهند، باید از چاپ آنها جلوگیری شود. مفهوم چنین اخطارهایی - که زنان نباید پایشان را از گلیمشان درازتر کنند و جز سکوت و پنهان کردن

«کاغذ دیواری زرد» یک شاهکار کوتاه ادبی به شمار می‌رود. این رمان به همراه نویسنده آن، که از سردمداران مبارزه برای حقوق زنان در زمان خود بود به مدت ۵۰ سال نادیده انگاشته شد. اکنون با رشد تازه حرکت‌های حق طلبانه زنان، «شارلوت پرکینز گیلمن» از نو کشف می‌شود و قوت رمان کاغذ دیواری زرد را باید در این کشف مجدد سهیم دانست. داستان فروپاشی ذهنی یک زن، که با ظرافت و دقتی هنرمندانه و روان‌شناختی در سطحی عالی نقل شده است. این داستان آن‌گونه که دین هاوولز در سال ۱۹۲۰ آن را توصیف کرد: «خون را در رگها منجمد می‌کند.»

داستان ریشه در زندگی خصوصی نویسنده دارد و در میان مجموعه کارهای او منحصر به فرد است. هر چند وی رمانهای تخیلی، داستانهای کوتاه و بلند، و اشعار بسیار دیگری را به رشته تحریر درآورده است، اما هیچیک از آنها به اندازه این اثر کوتاه، قوی، صریح، پرتخیل و معتبر نیستند. غالباً مباحث جدلی، داستانهای او را مبدل به ادبیات خشک و ناپخته می‌کرد، و فشارهای بیش از حد ناشرین برای این که آثارش را ظرف مهلت مقرر به چاپ برسانند، امکان تدوین دقیق را تقریباً غیرممکن می‌ساخت. (او در طول یک دوره هفت‌ساله سردبیری و انتشار مجله خود را به عهده داشت (دونده پیشرو) و تقریباً تمام مطالب آن را خود می‌نوشت. طبق تخمین خودش هر ماه ۲۱ هزار کلمه - معادل ۲۸ کتاب - مطلب می‌نوشت.) شارلوت پرکینز گیلمن نویسنده کتاب «زن و اقتصاد» - که تحلیلی است هزلی، و گزنده از وضعیت زن در جامعه، در سال ۱۹۲۰ به عنوان کتاب درسی در کالجها تدریس می‌شد و به هفت زبان ترجمه شده است - و نویسنده بسیاری آثار غیرتخیلی دیگر، در ارتباط با مسائل اجتماعی - اقتصادی زنان، مبارزی فعال و نویسنده‌ای واقع‌گرا و همچنین معلمی خستگی‌ناپذیر و الهام‌بخش بود. کارهای او در طول دهه آخر قرن نوزدهم و دو دهه اول قرن بیستم در حدی بود که یکی از مورخین معاصر در باره او گفته است: «او سردمدار روشنفکران طرفدار نهضت آزادی زنان عصر خود در امریکا بود.» طی سالهای اخیر نظریه‌ها، مقاله‌ها و رساله‌های زیادی در باره وی نوشته شده است و «زن و اقتصاد» او در سال ۱۹۶۶ از نو به چاپ رسید. کتابخانه شیلزینگر در کالج رادکلیف بررسیهای گسترده‌ای را در باره یادداشتهای شخصی او آغاز کرده و آنها را جهت تحقیقات و انتشارات آتی مهیا کرده است. رمان کاغذ دیواری زرد نیز در چندین «برگزیده» ادبیسات معاصر از نو مطرح شده است. با این حال، این داستان با ماندن در لابه‌لای مجموعه‌های مختلف ادبی و هرازگاهی مطرح شدن، آن هم با طرحی اجمالی از زندگی خصوصی نویسنده

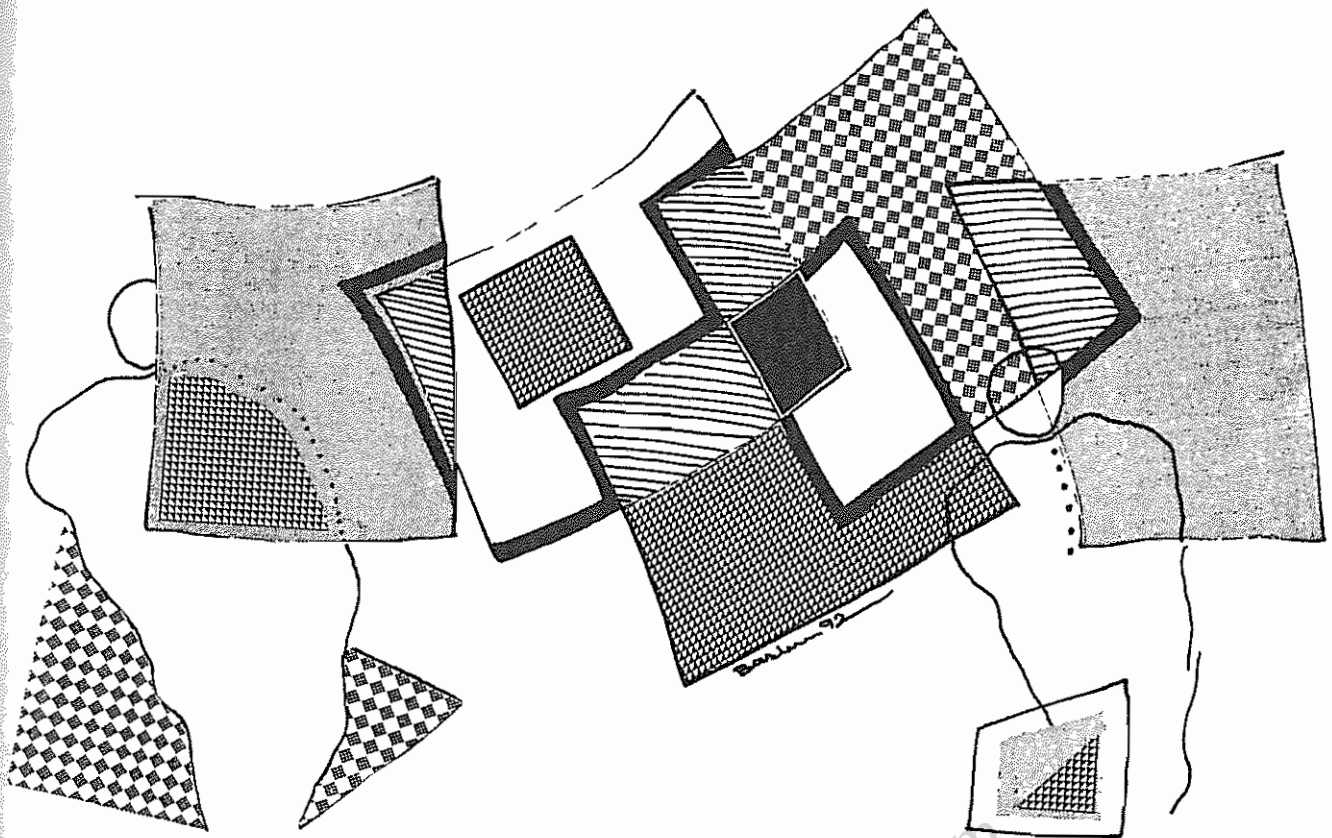


الگوهای متضادی که در آن زمان، بر زنان تحمیل می‌شد (و هنوز هم می‌شود) - زن کارآمد بیرون از خانه، در مقابل زن خانه‌دار و بچه‌زا - در به هم خوردن زندگی زناشویی آنها، دخیل نبود؟ گیلمن علت اصلی ترک خانواده از جانب پدر را در این می‌بیند که به مادرش گفته شده بود در صورت حاملگی مجدد ممکن است از زایمان جان به در نبرد. در هر حال، ازدواج به هم خورده بر شارلوت تأثیری دردناک داشت. شارلوت در زندگی‌نامه خود می‌نویسد که مادر نیاز خود و دخترش به عشق را فدا کرد تا در مقابل خیانت‌های آتی در امان باشند، و این نفس‌گشی مایوسانه و در عین حال ناگزیر، از جانب او قابل درک است. مادر از پذیرفتن هر نوازش و دلجویی برای خود و دخترش اجتناب می‌کرد. او به این طریق شارلوت را به سوی رنج‌هایی که زندگی برای یک زن در چنته دارد، هدایت کرد.

بزرگ‌شدن بدون هیچ دلسوزی و شفقتی باعث شد شارلوت عزم جزم کند تا نیروی اراده خود را قوی سازد و به هیچ شکستی تن در ندهد. در توصیف شانزده‌سالگی خود می‌نویسد: «گرایش عمیق مذهبی مادرم، احساس وظیفه بی‌ترحم او، ذوق روشنفکری پدرم، و نیروی اراده برآمده از تأثیرات هر دوی آنها، در من ریشه گرفت... علاقه شدید خود من نسبت به دانستی‌های علمی، به قوانین واقعی زندگی، عطشی سیراب‌نشده برای تکامل در همه چیز...» این ویژگی‌ها، خصوصیات او و کارش را در زندگی رقم زد. اینکه در هفده‌سالگی می‌نویسد: «در این زمستان سخت خواهیم کوشید که مثل مردم دیگر خوش نگذرانم...»، هم توصیفی غم‌انگیز است از محدودیت‌های دوران کودکی و نوجوانی او، و هم ستایشی است از قدرتی که او از میان همین محرومیت‌ها به چنگ آورده است. او خصوصیات پیوریتن‌های نیوانگلند را در وظیفه‌شناسی و احساس مسئولیت به ارث برده بود و آن را نشان شخصیتی اصیل و شریف می‌دانست. (او از خویشاوندان خانواده معروف بیچر بود و هریت بیچرستو، نویسنده معروف امریکایی رمان کلبه عموتام، عمه بزرگ او بود.) در مجموع، میراث پیوریتنی به سود وی عمل می‌کرد، هرچند اثرات دردناک خود را نیز بر ازدواج اول او باقی گذاشت.

در هجده‌سالگی دیگر به طور جدی در باره «بی‌عدالتی‌هایی که زنان را رنج می‌دهد...» تعمق می‌کرد. هرچند از نزدیک با نهضت «آزادی حق رای و شرکت در انتخابات زنان» تماس نداشت (نهضتی که در مراحل بعدی کار و زندگی‌اش، هرگز خود را مستقیماً با آن درگیر نکرد زیرا که اهداف آن را در ارتباط با دیدگاه‌های پیشرفته‌ای که در جهت نیاز به تغییر کل جامعه داشت، بسیار بسته و محدود می‌یافت). اما روز به روز بیشتر با پیشرفته‌ها و تحولات زمان خود از جمله، ورود

مسئله کار دیگری نباید کرد - کاملاً واضح است. همان‌گونه که هیچکس به ارتباط میان جنون و جنس - یا وظایف جنسیتی - قهرمان داستان توجه نکرد، هیچکس هم دلالت‌های ضمنی داستان را بر روابط میان زن و مرد در قرن نوزدهم، دریافت. برای درک کامل این روابط، و در نتیجه مفهوم داستان گیلمن، لازم است ابتدا زندگی‌نامه خود او را مورد بررسی قرار دهیم. در سال ۱۸۶۰ در کانکتیکات متولد شد و کودکی و جوانیش در ژدآیلند به سختی گذشت. مادرش ظرف سه سال صاحب سه فرزند شد که یکی از آنها مرد و پدر پس از تولد بچه سوم، خانواده را ترک کرد و رفت. شارلوت در باره زندگی مادرش می‌نویسد: «دردناکترین و عقیمترین ماجرای بود که شاهدش بودم.» مادر در جوانی مورد ستایش همه بود و خواستگاران زیادی داشت و آن‌گاه در مدت کوتاهی پس از ازدواج با دو بچه تنها ماند. آیا



وظایف زناشویی و مادری را در کنار کار در این دنیای بزرگ، به عهده بگیرد. با این حال عقاید خودش هم او را ارضا نمی‌کرد، الگوهای او چه بودند؟ او می‌ترسید مبادا ازدواج و وظایف مادری او را در انجام کارهای اجتماعی ناتوان سازد، واقعیتی که در مقابل او، همانند زنان بسیاری در اجتماع ما، قد علم می‌کرد. علی‌رغم ادعای خودش مبنی بر داشتن زندگی سعادت‌مند زناشویی، با مردی که «حساس» و «علاقه‌مند» بود و در کارهای خانه کمکش می‌کرد، کسی که با او «احساس لذتبخشی» داشت، به زودی دورانهای افسردگی روانی را تجربه کرد: «... از همان اول مشکلی در کار بود.» به توصیف خودش: «گویی مویی خاکستری در ذهنم توده می‌شد، ابری که سایه می‌گسترده و تاریک می‌کرد.» به طور روزافزون احساس ضعف، بی‌خوابی و ناتوانی در کار می‌کرد. یک سال پس از ازدواج دختری به دنیا آورد و پس از گذشت یک ماه، به قول خودش دوباره دچار «تلاشی ذهنی» شد. «دائماً دچار خستگی کشنده‌ای بودم... ناتوانی محض... بدبختی محض...» ظاهراً شارلوت پرکینز استستون در دام نقشی افتاده بود که در ازدواج برای زن قرن نوزدهم از پیش تعیین شده بود.

تحت تأثیر شرایط زناشویی آن دوران و گذشته از آن، تحت تأثیر آگاهی اجتماعی وسیعی که از شرایط زندگی زن عصر خود داشت، پنج سال بعد کاغذدیواری زرد را به نگارش درآورد. این داستان نه تنها ناظر بر افسردگیها و اضطرابهای فردی و اجتماعی نویسنده است، بلکه اعلام جرمی است علیه توصیه‌های پزشکی نامناسبی که به او ارائه می‌شد. شارلوت را به بهترین درمانگاه اعصاب آن زمان، یعنی درمانگاه دکتر ویرمیچل در فیلادلفیا فرستادند و رفتار تحکم‌آمیز او با شارلوت سرانجام وی را بر آن داشت تا داستانش را بنویسد. دکتر میچل توانست خانم استستون را در هیچیک از دو گروه قربانیان خود

تعدادی از دختران جوان به کالجها و تسمسخر و تحقیق‌ری که با آن مواجه می‌شدند، تعداد فزاینده‌ی زنانی که وارد بازار کار می‌شدند، کتابهای اندکی که منتشر می‌شد و نقادانه به بررسی شرایط زناشویی می‌پرداخت و... آگاه می‌شد. وی شروع به نگارش کتاب شعری کرد در دفاع از زنان فداشده در جامعه با طرح و توضیح شرایط دردناک اقتصادی و اجتماعی که بر آنها تحمیل می‌شد و از طریق همین کتاب به پیگیری افکار مستقل خود پرداخت. قصد او تغییر جهان بود، جهانی که آن را آن همه غمناک و پیچیده یافته بود. برای این کار حاضر بود منطق، بحث و نموده‌ها را به کار گیرد، حاضر بود بنویسد و تعلیم دهد. در این میان با چارلز استستون آشنا شد، نقاشی اهل پراویدنس زده‌ایند. به خاطر استعداد هنریش، ایده‌آل‌هایش و تنهایی که همانند خود او تنها بود، به سوش جالب شد. داستان نامزدیشان، آن طور که خود او در زندگی‌نامه‌اش شرح داده، گواهی است بر زندگی پر از ترک لذات نفسی که پشت سر گذاشته بود. می‌نویسد: «مسئله پاسخ طبیعی به تمایلات و خواستها نبود، حتی بحث بر سر دوست داشتن یا نداشتن او هم نبود. فقط از خود می‌پرسیدم: «آیا درست است؟» پس از اظهار بی‌میلیها و رد کردنها، تنها زمانی که استستون دستخوش ناامیدی شدید شخصی شد، شارلوت به ازدواج با او تن داد. در واقع فنیک انگیزه‌های او برای ازدواج و انتظاراتش از زناشویی، بدون در نظر گرفتن شواهدی که بعدها پیش آمد، مشکل است. هرچند در این زمینه خود او در زندگی‌نامه‌اش، بر احساس انجام وظیفه و دلسوزی در قبال شوهرش تأکید دارد، در یادداشتها و مجلاتی که در کتابخانه شلزی‌نگر موجود است، شواهدی نیز دال بر عشق و همیاری نسبت به او، به چشم می‌خورد. اما به هر حال واضح است که شارلوت پرکینز می‌دانست با مسئله حادی روبروست که بسیاری از زنان قرن نوزدهم با آن مواجه بودند: یا ازدواج یا کار. او معتقد بود که زن باید بتواند

جای دهد، دو گروهی که آنان را «درماندگان عصبی» می‌نامید: مردانی که فشار کار آنها را از پا درآورده بود، و زنانی که در اجتماع بیش از حد با آنها بازی شده بود. تجویز او برای درمان شارلوت این بود که خود را درست وقف انجام کارهای خانه و بچه‌داری کند و حداکثر روزی دو ساعت را به کارهای ذهنی بپردازد و «تا روزی که زنده است هرگز دست به قلم، قلم‌مو، یا مداد نزند».

شارلوت استسون پس از یک ماه اقامت در آسایشگاه دکتر میچل به خانه برگشت. به گفته خودش مشاعرش را تقریباً از دست داده بود. اغلب اوقات مانند قهرمان داستان «به گوشه و کنار اطاقها، کمدها، و زیر تخت می‌خزیدم تا از فشار خردکننده اندوهی عمیق درمان بمانم».

در سال ۱۸۸۷، شارلوت و شوهرش، پس از چهار سال زناشویی، تصمیم به جدایی و طلاق گرفتند. این یک ضرورت آشکار بود. پس از شروع حملات بیماری، هنگامی که جدا از شوهرش به کالیفرنیا سفر کرد، طی مدت کوتاهی سلامتی خود را بازیافت. وقتی دوباره به نزد خانواده برگشت، از نو دچار افسردگی و خستگی شد.

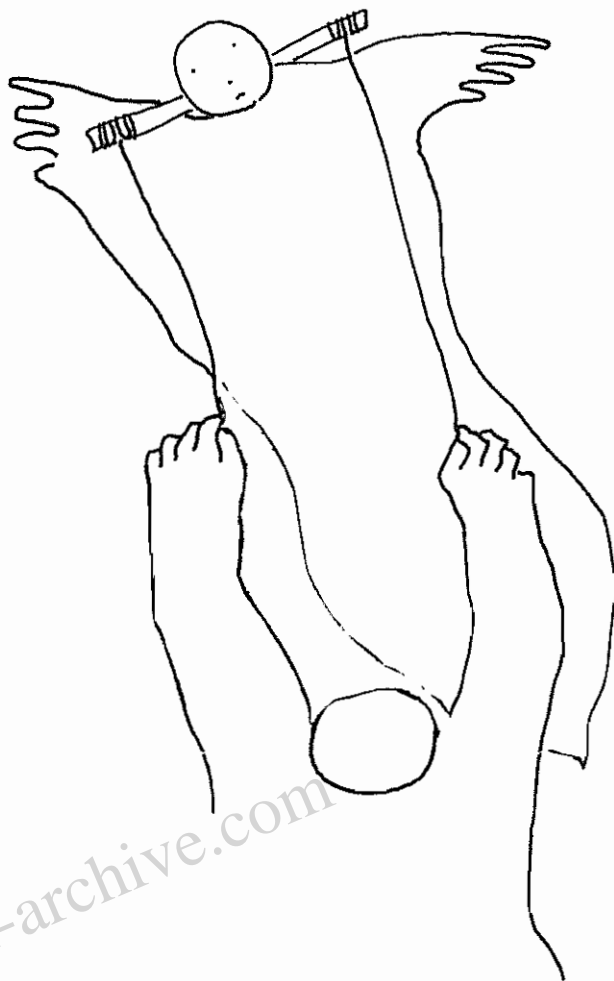
شارلوت پرکینز تا پایان عمر از اثرات این بیماری عصبی رنج برد. زندگی‌نامه او نمایانگر زندگی زنی با اراده آهنین است، و نیز زنی که مدام گرفتار دورانی از خستگی و رخوت مفرط بود و مدام با آن مبارزه می‌کرد. دستاوردهای پر بار او در عرصه‌های نویسندگی، سفرهای تحقیقی، و تدریس در سالهای پس از ازدواج دومش علی‌رغم ضعف بنیه شدید حاصل شد. با این حال نیروی بسیار اندک خود را چنان با دقت ذخیره و مصرف می‌کرد که توانست سی سال تلاش خستگی‌ناپذیر را به عنوان یک نویسنده و معلم طرفدار حقوق زنان، تاب آورد. در سال ۱۸۹۰ به کالیفرنیا مهاجرت کرد و کوشید تا به عنوان زنی تنها با مشکلات اقتصادی خود دست و پنجه نرم کند. بین سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۴ که از آن به عنوان سخت‌ترین سالهای زندگی یاد می‌کرد، مسائل مربوط به زنان را تدریس می‌کرد. در مدارس درس می‌داد، پانسیون را اداره می‌کرد، سردبیری روزنامه‌ها را به عهده داشت و مدام می‌نوشت و سخنرانی می‌کرد. در این هنگام ازدواج مجدد شوهر با بهترین دوستش را پذیرفت و تنها فرزند خود را را به آنان سپرد. این عمل خصوصتهای بیشتری را از جانب اجتماع متوجه او کرد و البته باید که با این همه، درمی‌افتاد. در بجهت این سخت‌ترین دوران زندگی، کاغذ دیواری زرد را به رشته تحریر درآورد.

داستان با دقت و صحت پزشکی، و با مهارت و ظرافت طبع ادبی روایت می‌شود. جملات منقطع و مختصر، پاراگراف‌های موجز که غالباً شامل یک یا دو جمله است، پیچیدگی و پریشانی ذهن راوی را منتقل می‌کنند. سبک نگارش، فشار تحت کنترلی را خلق می‌کند، همه چیز حقیقت را کمرنگتر و دست پائینتر از آنچه هست، بیان می‌کند. محور داستان، وضع و حال راوی است که در واقع وضعی بسیار پیچیده است. زیرا که نهایتاً دیوانه می‌شود و با این حال در خلال سقوطش به وادی جنون، از بسیاری جهات قابل درک‌تر از اطرافیانی است که او را فلج می‌کنند. همچنان که داستانش را نقل می‌کند، خواننده به منطقی بودن نظرات و توضیحات او اعتماد می‌کند.

راوی زنی است که شوهر او را از شهر بیرون می‌برد تا بیماری نامعلوم او را - نوعی فرسودگی عصبی - درمان کند. با آن که شوهر، که پزشک هم هست، مردی مهربان و خوش‌نیت معرفی می‌شود، اما به زودی آشکار می‌گردد که رفتار او با زنش - که نشان‌دهنده نگرش مرد قرن نوزدهم نسبت به زن است - سرمنشاء اصل پریشانی زن، و هرچند ناخواسته، اما به هر حال محرکی مخرب در ایجاد این پریشانی است. در اینجا زنی است که می‌کوشد برای هر گوش شنوایی توضیح دهد چقدر شیفته کارکردن است. او می‌خواهد بنویسد (و داستانی که نقل می‌کند تلاش مایوسانه و پنهانی او برای دست‌زدن به کاری است که به زندگی‌اش معنی می‌دهد، و نیز می‌تواند او را از دیوانه‌شدن در امان نگه دارد). اما توصیه‌هایی که از شوهر، برادر (که هر دو نیز پزشک هستند) و دکتر ویرمیچل دریافت می‌کند و در طول داستان با صراحت به آن اشاره شده، این است که دست به هیچ کاری نزند. درمان تجویز شده عبارت است از استراحت کامل و تخلیه کامل ذهن. در حالی که او آرزومند داشتن انگیزه‌ها و فعالیت‌های ذهنی است و در خلال داستان نیز آرزوی «پیشنهاد و همراهی» در کارش را بیان می‌کند، آنچه به او عرضه می‌شود، رفتار متداولی است که در جامعه مردسالار نسبت به زنان می‌شود. به این ترتیب شوهر او را «اردک کوچولوی من» خطاب می‌کند و می‌خواهد به خاطر او مواظب خودش باشد. نقش وی آن است «اسباب آسایش و راحتی» او باشد. اینکه شوهر غالباً به او می‌خندد، موضوعی است که در جمله‌ای با درماندگی و به عنوان مسئله‌ای بی‌اهمیت از آن یاد می‌کند و معتقد است که در زناشویی همین توقع هم می‌رود.

مرد علی‌رغم تقاضاهای او، حاضر نیست وی را از خانه‌ای که نفرت دارد، بیرون ببرد. در ازا، برای او اطاقی را در نظر می‌گیرد که قبلاً مهدکودک بوده است. اطاقی است با پنجره‌هایی که جهت جلوگیری از سقوط بچه‌ها، میله‌گذاری شده‌اند. اطاقی با کاغذدیواری شوم. راوی خود، اطاق دیگری در طبقه پایین را ترجیح می‌دهد، اما زمان داستان سال ۱۸۹۰ است، سالی که امکان انتخاب برای زن وجود ندارد. گرچه بدون این انتخاب هم زن به هیچ انگاشته می‌شود. در حقیقت، شوهر احساس گناه را در روحش می‌چکاند. می‌گوید: «تنها به خاطر او» به روستا رفته‌اند. با این حال مفهوم این می‌شود که او (شوهر) تمام روز و بسیاری از شبها را خارج از خانه، سرگرم کار بیمارانش باشد.

در نتیجه زن پنهانکاری می‌کند. در کنار شوهر نمی‌تواند خودش باشد، اما باید تظاهر کند، و این کار به قول خودش بسیار خسته‌اش می‌کند. سرانجام فرسودگی و پنهانکاری غیرقابل تحمل می‌شود. بیش از پیش توجه خود را معطوف به کاغذ دیواری اطاق می‌کند، کاغذی با رنگ زرد مرده که هم می‌ترساندش و هم جذبش می‌کند. گیلمن روی نشانه‌های نمادین کاغذ دیواری به زیبایی و بدون خودنمایی کار می‌کند. زیرا علی‌رغم توصیف استادان‌ای که به کار رفته است، کاغذ دیواری به طور اسرارآمیزی مبهم و تنها قابل رؤیت، باقی می‌ماند و این همه، به وضوح وضعیت شخصی زن است که می‌کوشد هویت خود را به کمک کاغذ دیواری بازشناسد. کاغذ دیواری سمبل وضعیت خود اوست آنچنان که دیگرانی که او را در کنترل خود



هرگز آزاد نمی‌شود. بصیرت او و تلاش ناامیدانه‌اش برای هویت‌بخشیدن و درمان خودش از طریق دنبال کردن طرحهای سردرگم کاغذ دیواری و دریافت مفهوم آنها، در مقابل یقین مردانه شوهرش، سلاحی بس ضعیف به حساب می‌آید. شوهری که این‌گونه به زن می‌نگرد: «خداوند قلب کوچولوی تو را حفظ کند» و به او اجازه می‌دهد: «هر چقدر دلش بخواهد، مریض شود».

از این رو، جای تعجب نیست که در پایان داستان راوی خود را از زنی که در او هام او می‌خزند، بازمی‌شناسد و هم نمی‌شناسد. زنها از پشت کاغذ دیواری بیرون می‌خزند، از میان علفزارها و کوره‌راهها، و در طول جاده‌های اطراف خانه، می‌خزند. زنها باید بخزند. راوی این را می‌داند. او تا آنجا که در توان داشته بر علیه خزیدن مبارزه کرده است. قهرمانی او در هوش و حساسیت و استقامت او نهفته است. و اما در پایان داستان، در آخرین روز اقامتش در آن خانه، همچنان که «کلی از کاغذ» را می‌کند، و دورتادور اطاق می‌خزد، مغلوب شده است. او کاملاً دیوانه است.

اما در همان حال جنون نیز وضعیت زنان را دیده است. خواسته است زن پشت کاغذ دیواری را خفه کند و او را با طناب ببندد. زیرا آن زن، دستاورد غم‌انگیز جامعه او - خود راوی - است. با پس‌زدن آن زن شاید بتواند آن دیگری را آزاد کند، زنی را که در درونش زندانی است. اما تنها پس‌زدن مقدور، انتخار است، و به این ترتیب او دیوانه می‌شود. جنون تنها راهی اوست. در حالی که دور اطاق می‌خزد خطاب به شوهرش فریاد می‌زند که سرانجام «بیرون آمدم!... کاغذها را کندم که دیگر نتوانی مرا پشتت حبس کنی!»

قهرمان زن داستان کاغذدیواری زرد نابود می‌شود. با تمام نیرو در مقابل شوهر، برادر، دکتر، و حتی دوستان زنش (مثلاً خواهرشوهر: «او یک کدبانوی کامل و علاقه‌مند به کار است. هیچ کاری را بیشتر از خانه‌داری دوست ندارد...») می‌ایستد. علی‌رغم همه فشارهای اجتماعی و پزشکی آن عصر، می‌ایستد تا خود را از ابتلا به جنون، حفظ کند. اما احتمالات مخالف او هستند و او شکست می‌خورد.

اما شارلوت پرکینز استسون شکست نخورد. برخورد جامعه نسبت به زنان، او را نیز مانند قهرمان داستانش خرد و پژمرده کرد، اما با نوشتن این داستان از تقدیر قهرمان آن فراتر رفت، هرچند هرگز نخواهیم دانست به چه قیمت؟ او به راهش ادامه داد و چهره‌ای به یادماندنی از خود به جای گذاشت. از سالهای ۱۸۹۰ تا حدود سالهای ۱۹۲۰ سخنرانیهای او چه در امریکا و در چه خارج از امریکا مورد استقبال فراوان قرار گرفت و کتابهای او به خصوص «زن و اقتصاد» و رمان حاضر بارها و بارها تجدید چاپ شد. در سال ۱۹۰۰ برای بار دوم با پسر عمویش جرج هوتون گیلمن ازدواج کرد و تا پایان عمر وی، همسرش باقی ماند.

I- Corl Degler

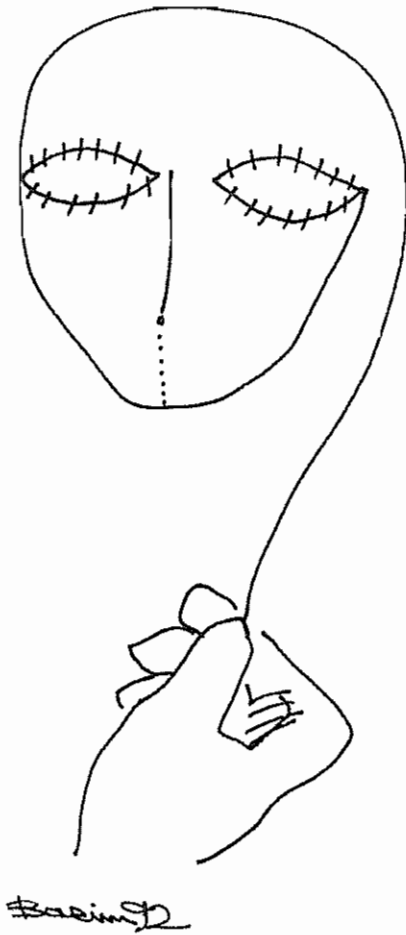
2 - Puritan فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که در زمان الیزابت، علیه سنن مذهبی قیام کردند و طرفدار سادگی در نیايش بودند. پاک‌دین.

دارند، مشاهده می‌کنند و در نتیجه وضعیتی که خود او خویش را در آن می‌بیند. چگونه می‌تواند خود را تعریف کند؟ کاغذ دیواری دارای «انحنای ناقص و نامشخصی» است که ناگهان «با زاویه‌های باز و زشتی در یک شیب انتخاری سقوط می‌کنند.» در کاغذ طرحهایی بی‌معنی وجود دارد، که با این حال راوی تلاش می‌کند آنها را پی بگیرد تا به نتیجه‌ای برسد. در مبارزه برای باز یافتن هویتش، به دلیل احساس استقلال فردی، کاغذ دیواری را زیر نظر می‌گیرد و متوجه می‌شود همچنان که می‌رود تا سرانجام به طرحهای آن معنی بدهد، «به آدم سیلی می‌زند، آدم را از پا درمی‌آورد، آدم را لگدمال می‌کند.» بنابراین راوی، که در اطاق زندانی شده است، ناگزیر فکر می‌کند اندام زنی را پشت کاغذ تشخیص می‌دهد. کاغذ مانند میله‌های زندان است، و این بخشی از طرح است و زن پشت میله‌ها زندانی شده است، در حالی که تلاش می‌کند خود را آزاد سازد. سرانجام، همچنان که وضعیت ذهنی راوی پریشانتر می‌شود، زنان بی‌شماری پشت میله‌های طرح کاغذ قرار می‌گیرند که همه می‌خواهند آزاد شوند. با ارائه شرایط ناسالم جامعه که اکنون کاغذ دیواری به تمامی سمبل آن قرار گرفته است، عجیب نیست که راوی می‌بیند هر چیز با کاغذ تماس پیدا کند، لکه‌دار می‌شود. در تصوراتش می‌بیند که رنگ زرد مرده نشسته می‌کند و به لباس شوهرش، همانند لباس خود او می‌چسبد.

اما این زنی که از طریق راوی این چنین صمیمانه با او آشنا شدیم و تلاشهای قهرمانانه او را برای دور ماندن از ورطه جنون، ستودیم،

قضاوت زن

مینا یادگار آزادی



Basim

چندین بار به کار رفته است. معنای ظاهر و روشن آن اعداد نجومی و ریاضی است، که از ۲۹ کمتر نباشد.

در اصطلاح، سخن یا کرداری است که در بین مردم یا قبیله شایع شده و اکثر قریب به اتفاق آنان، از آن اطلاع داشته باشند.

چنان که از معنی لغوی آن و ارتباطش با اصطلاح رایج در فقه فهمیده می‌شود، شهرت یک نوع روشنگری است، به حدی که برای همگان جا افتاده باشد، چون ماه که پس از ۲۹ یا ۳۰ روز برآید، قابل درک و دید برای مردم باشد. چنان به نظر می‌رسد، که مدعی شهرت، خود به همان میزان اشتهار، به آن اعتقاد و التزام دارد.

تاریخچه پیدایش اجماع در فقه شیعه:

پیش از آن که به اختصار و گذرا تاریخ پیدایش اجماع را در فقه شیعه یادآوری کنیم، تذکر مطلبی ضروری است: با توجه به استعمال واژه اجماع، در زبان محدثین و فقیهان بزرگ شیعه، موارد استعمال آن، چنین به شمار می‌آید:

۱ - اجماع به معنی اتفاق بر درستی شخص، یا کتابی در دانش درایه، رجال. این جمله «أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَيَّ تَصْحِيحَ مَا يَصْخُ عَنَّمِ» (گروهی از رویان حدیث که علمای رجال در درستی حدیثشان اتفاق نظر دارند) حکایت از همین کاربرد، دارد.

۲ - به معنای اتفاق نظر جمع کثیری از فقهاء، در پذیرفتن یکی از احکام، مانند: شرط ذکوریت در قاضی و در فقیه و...

۳ - به معنی شهرت یک روایت، این مفهوم از جمله: «خَذَّ بِالْمَجْمَعِ عَلَيْهِ» (روایتی را که در باره آن اتفاق نظر وجود دارد، بگیرد). پیرامون تعارض روایات از حدیث مشهوری، استنباط می‌شود.

۴ - اتفاق همه مسلمین، در یکی از امور مربوط به سرنوشت جامعه و یا مسئله‌ای از مسائل فقه اسلام، که این جمله معروف بین

در شماره پیشین مجله، بحث در باره قضاوت زن را آغاز کردیم و به بیان نظریه‌های دوگانه کسانی پرداختیم که زنان را برای انجام این امر، شایسته ندانسته‌اند. گروهی که به دلایل فطری و عاطفی زن را از پذیرفتن چنین مسئولیتی محروم می‌دانند و گروه دوم که با استناد به قرآن کریم، سنت، اجماع و عقل در این باره حکم کرده‌اند. پاسخ به گروه نخست را به انتهای بحث در این شماره موکول کردیم و در بحث با طرفداران نظریه دوم به بررسی و تفسیر آیات و نیز روایات پرداختیم و وعده کردیم که این بار بحث قضاوت زن را از نظر اجماع فقها و عقل بی بگیریم:

قضاوت زن و اجماع:

معنای اجماع - اجماع، در لغت به معنای گردآوری است و در اصطلاح اصولیان و مجتهدان گردآوری و اطلاع از آرای فقهی دانشمندان و پژوهشگران اسلام است.

در توضیح این اصطلاح تعبیرهای گوناگونی نقل شده، از جمله: اتفاق نظر تعدادی از فقیهان پیرامون مسئله‌ای از مسائل فرعی در فقه شیعه، اتفاق همه مسلمانان، اتفاق اهل حل و عقد، اتفاق نظر اهالی یکی از شهرهای مذهبی مانند مدینه، اتفاق جمعی از فقهاء که کاشف از سنت باشد و...

در اجماع، حداقل و حداکثری در کار نیست. شمارش رأی وجود ندارد و معمولاً بدون تحقیق و تفحص می‌باشد. هر کس با یک بررسی مختصر و گذرا، می‌تواند ادعای اجماع کند.

برای سهولت درک مفهوم اجماع اصطلاح شهرت و فرق آن را با اجماع نیز می‌آوریم:

شهرت - از ماده شهر گرفته شده، که در قرآن

مسلمین «لا تجمیع امتی علی الخطا» (امت من بر امر خطایی جمع نمی‌شوند). مؤید این نظر است.

روشن است که سه مورد آن در مسائل فرعی اسلام کارایی دارد، و چهارمی را در مسائل اعتقادی و زیربنایی هم دخالت داده‌اند، که مورد تایید شیعه نمی‌باشد.

با این توضیح کوتاه، پیرامون تقسیم‌بندی اجماع، برمی‌گردیم به موضوع یادشده، که تاریخ پیدایش اجماع است.

تحقیقات ما نشان داده است که اجماع به معنی اول و سوم، از بدو رواج فقه شیعه در سده اول و دوم، وجود داشته است.

کاربرد موارد دوم و چهارم، که برگرفته و اصلاح شده همین ردیف چهارم است، از سده چهارم به این طرف، پیدا شده است.

اولین فرد یا از اولین افرادی که اجماع را به این شکل پذیرفته، آن را در شمار ادله اثبات کننده آورده است، سیدمرتضی است.

ناگفته نماند که اجماع به معنی اول و سوم، دلیل اثبات حکم نیست، که از مویذات سنت به حساب می‌آید.

ولی بر اساس نوشته فقهای سده چهارم، مانند سیدمرتضی و شیخ طوسی، استفاده

می‌شود که آنان اجماع به معنی دوم را، یکی از ادله اثبات حکم، می‌دانسته‌اند.

سیدمرتضی، در ابتدای کتاب پراج انتصار، طی بحثی مفصل پیرامون اجماع، در اشاره به مخالفت پاره‌ای از فقهای شیعه با آن، سخنان ارزشمندی آورده، سعی دارد نظرات فقهای شیعه را با سایر فرق مسلمین تطبیق داده، اجماعی از آرای آنان ارائه دهد.

خلاصه سخن سیدمرتضی، چنین است:
۱- آرای فقهای شیعه بر اساس دلیل و حجت بوده، با رأی دیگر فقیهان مسلمان، انطباق دارد.

۲- اگر صرف عدم موافقت برخی از فقیهان مکتب تشیع دلیل ضعف و ناتوانی منطق فقهی شیعه تلقی می‌شود، باید آرای ابوحنیفه که علمای اهل سنت با آرای فقهی او مخالف بودند و دیگران نیز، چنان باشد.
۳- کسانی که با منطق شیعه آشنا نیستند و یا از این شیوه، به لحاظ بعد مسافت بی‌اطلاعند، لزومی ندارد رای آنان را بدانیم و با ما موافق باشند.

۴- اجماع، دلیلی قاطع و حجتی لازم برای پیروی است.

۵- ما به طریقه لطف، درک می‌کنیم که در جمع فقیهان شیعه و بین آرای آنان، نظر موافق امام نیز مطرح است.

هدف سیدمرتضی از بیان مسائل اجماع و تلاش در همگون‌ساختن آرای فقهی شیعه با مکاتب دیگر، به جز مواردی اندک که خود برمی‌شمرد، در پی اتهامات مخالفان مکتب تشیع صورت پذیرفته است.

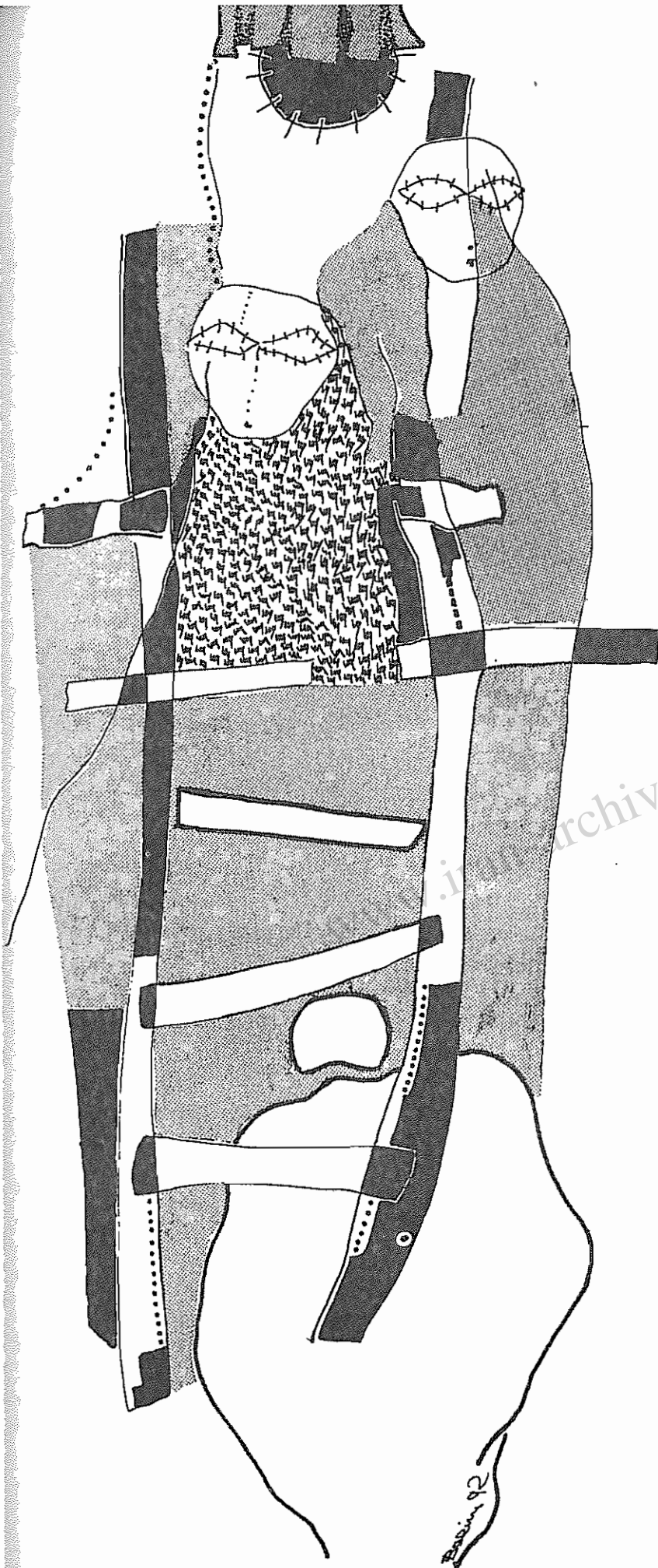
او در تعقیب هدف خود، چنین می‌نگارد:

«اهل تسنن در مواردی آرای شیعیان را مخالف اجماع می‌دانند، در حالی که در اکثر آن مسائل شیعیان با آن موافقتند.»

پیشوایان مذاهب فقهی دیگر، به شیعه خرده می‌گرفتند که این گروه دارای مکتب فقهی کامل و پرمحتوایی نیستند. اینان با اجتماع مسلمین میانه‌ای نداشته، با آرای فقیهان بزرگ اسلام، مخالفت می‌کنند و اجماع را به هیچ انگاشته‌اند.

در پی بروز و شدت یافتن این‌گونه نظرات از سوی، و تعصب جمعی از فقهای شیعه در مقابل مکاتب اهل سنت، از سوی دیگر، برخی از علمای شیعه پذیرفته بودند که شیعه مکتب فقهی مستقل و جامعی ندارد.

در همین دوران نهضتی پدید آمد که سردمداران اصلی آن جمع معدودی از بزرگان شیعه مثل سیدمرتضی، شیخ طوسی و



۹۲ سنه

... بودند.

همت و تلاش والای آنان، فقه شیعه را پررنگتر و پویاتر کرده تحولاتی پدید آورد، که هنوز هم آثار آن وجود دارد. همانند عصر حاضر، در آن دوران نیز پاره‌ای از متفکران منادی وحدت بودند و این انگیزه والایی به شمار می‌آید. در کتاب انتصار که پیرامون دفاع از شیعه است، سید مرتضی در پاسخ به ادعای مخالفان مبنی بر تکرور و مخالفت با شیعه و اجماع، موارد بسیاری را آورده که با عناوین مسئله به مسئله، و عباراتی این چنین: «و مقایسه شیعه به علی‌الشیعه و ظن آنه لا موافق لهم...» آغاز گردیده است.

برخی از عقاید و نظرات فقهی را، که سیدمرتضی خود پذیرفته است، و در فقه شیعه منحصر به فرد است، با ذکر دلایل روشن از قرآن و سنت اثبات کرده و به دفاع از آن پرداخته است.

سخن سیدمرتضی، در اعتبار اجماع:

در قسمتی از سخنان سیدمرتضی پیرامون اجماع چنین می‌خوانیم:

«از جمله مسائلی که واجب بدانیم اینکه: دلیل فقیهان امامیه در تمامی مسائل انفرادی یا اشتراکی (با فقیهان دیگر) اجماع است، زیرا که اجماع امامیه حجتی قاطع و دلالتی علم‌آور است. پس اگر به این مطلب، ظاهر کتاب خدا (قرآن) و یا راه دیگری که موجب علم شده و یقین به بار می‌آورد، اضافه شود، فضیلتی است و دلیلی فوق دلیل دیگر و اگر چنین نشد، همان اجماع (امامیه) کافی است و اینکه گفتیم اجماع آنان (امامیه) حجت است، بدان جهت می‌باشد که اجماع امامیه حاوی سخن امام (معصوم) است، امامی که دلایل عقلی وجودش را در هر زمانی نشان می‌دهد. و اینکه او معصوم است و خطا از او و بر او ناروا، هم در کردار و هم در گفتار. پس از این رو بر اجماع آنان حجت و دلیل قاطع است.»

پیداست که ورود اجماع به فقه شیعه، تاثیرپذیری از مکاتب فقه اهل سنت می‌باشد و انگیزه آن چنان که ذکر شد، برای دفاع از منطق فقه شیعه در مقابل سیل خرده‌گیری و... بوده است.

بعد از سیدمرتضی، شیخ طوسی، همه جا از این شیوه استفاده کرده و ادعای اجماع فقهای اسلام، و یا شیعه می‌کند.

ولی قبل از سید، در کلام هیچ یک از فقهای شیعه، این تعبیرات دیده نمی‌شود و

متون فقهی معمولاً عین روایات وارده با حذف اسناد است که احياناً تغییرات اندکی در آن صورت پذیرفته است. حتی خود شیخ طوسی در کتاب نهایی که در فقه نگاشته، از همین شیوه پیروی کرده است.

به نظر می‌رسد سیدمرتضی، و سپس شیخ طوسی از ادعای اجماع، هدف دیگری را هم پیگیری می‌کرده‌اند.

از آن جهت که روایات فقه شیعه مورد تایید همه محدثان و فقهای امامی بود و فتاوا به استناد آن صادر می‌شد، این دو بزرگوار در تایید همین روش مدعی اتفاق نظر بودند.

پس می‌توان گفت: اجماع مورد نظر آنان از نوع دوم است، که بازگشت به تایید متن روایت دارد.

حجیت و اعتبار اجماع:

محققان بعد از شیخ طوسی، و به خصوص دانشمندان سده دوازده به این طرف، مباحث بسیار طولانی در باره اجماع و دیگر مسائل اصول فقه، که در گذشته خیلی کوتاه مطرح شده بود، بیان کرده‌اند.

خلاصه کلام در باره اجماع این است:

۱ - اجماع محصل، که به معنی تحصیل سخن فقیهان عصر خود به صورت شفاهی و یا اخذ گفته‌های گذشتگان به صورت کتبی است.

۲ - اجماع منقول، که فقیه و مجتهد در استدلال بر سخن خود، مدعی اتفاق نظر فقها می‌شود، بدون تحقیق همه‌جانبه.

احراز اجماع محصل مشکل و حتی در حد عدم است و هر جا فقهای ما سخن از اجماع مطرح کرده‌اند، نوع دوم آن مراد بوده است.

اجماع منقول هم دایره محدودی داشته، در صورت کشف از سنت معصومین، حجت است. به طریقه حدس، یا به طریق حس.

ولی کثیری از فقهای شیعه اجماعی را که مستند ندارد، و صرفاً به قاعده لطف و مانند آن، و از طریق حدس، به اثبات مسئله‌ای پرداخته باشد، حجت نمی‌دانند. و اگر مدرک اجماع مشخص باشد، اجماع صرفاً طریق اثبات تلقی خواهد شد، نه اینکه خود دلیل مستقلاً در مقابل کتاب و سنت باشد.

بهر حال، اجماع از دو حال خارج نیست. یا مثبت سنت است، یا خود بدون اخذ نظر شارع مدرک و مسند احکام قرار

می‌گیرد. اگر حاکی از سنت باشد، تنها راه ثبوت، احادیث خواهد بود و هیچگونه سندیتی ندارد و اگر غیر از این بوده و استنباط فقیهان، بدون استناد به کتاب و سنت مطرح باشد، نمی‌توان آن را در مقابل کتاب خدا، و سیره و گفتار معصومان، دلیلی مستقل به حساب آورد، که مصداق روشن جعل قانون و بدعت است و حرام می‌باشد.

ادعای اجماع در منع قضاوت زن:

و اما در خصوص قضاوت زن، اجماع محصل وجود ندارد، گونه دیگر آن (اجماع منقول) نیز دارای اشکالاتی است، از جمله:

۱ - جمعی مخالف اجماع هستند، مانند:

مقدس اردبیلی، سیدبن زهره و در میان مکاتب دیگر، ابوحنیفه، ابن جریر و دیگران.

۲ - منشاء انعقاد اجماع، از سوی فقهای

اهل سنت است، این مفهوم برای کسانی که مخالفت با آنان را صواب و دلیل رشد می‌دانند و اینجا مدعی اجماع شده‌اند، قابل توجیه نیست.

۳ - تعداد زیادی از بزرگان و امامان فقه

ما مانند مرحوم مفید، شیخ طوسی در نهایی، شیخ صدوق، اصلاً در مبحث شرایط و صفات قاضی نامی از شرط ذکوریت نیاورده، مطلق سخن گفته‌اند.

این روش نشان می‌دهد، متون فتوایی این بزرگان و امثال آنان، که بر اساس روایات شیعه استنباط شده، بدون توجه به اعتقادات و اجتهادات فقهای اهل سنت، بوده است،

ولی در متون فقهی دیگر، مثل المبسوط شیخ طوسی، که از فقه اهل سنت متأثر است، شرط ذکوریت عنوان شده است.

۴ - تصریح شیخ طوسی، به اینکه: در مورد قضاوت زن دو قول وجود دارد: قول صحیح و اصح، و خود، قول دوم را برمی‌گزیند، و شرط ذکوریت را می‌پذیرد. این اعتراف نقضی بر ادعای اجماع می‌باشد.

قضاوت زن، از دید فقیهان و اندیشمندان

در این بخش، سخن تعدادی از پیشوایان فقه اسلامی را می‌آوریم و بررسی کاملتر متون دست دوم را به عهده خوانندگان محترم وامی‌گذاریم، چون خارج از حدود نگارش این مقاله است.

مرحوم شیخ مفید در کتاب المقننه در

باره قضا می‌نویسد:

«سزاوار نیست کسی معترض این امر گردد تا اینکه برای انجام این کار به خودش

اطمینان داشته باشد و اطمینان به انجام این کار در خودش پیدا نمی‌کند، مگر اینکه عاقل، کامل، عالم به کتاب از حیث ناسخ و منسوخ، عام و خاص و ندب (مستحب) و ایجاب و محکم و متشابه آن باشد. همچنین عالم به سنت از حیث ناسخ و منسوخ آن باشد، عالم به لغت و مطلع به معانی کلام عرب و آگاه و بینا به صور مختلف اعراب باشد و باید از آنچه خدا حرام کرده، اجتناب ورزد، در دنیا زاهد باشد، بر انجام عمل صالح مداومت کند، از گناهان و زشتیها دوری گزیند، از هوای نفس به شدت پرهیز کند و بر انجام تقوی حریص باشد.»

شیخ طوسی در کتاب النهایة نیز شبیه به همین عبارات را، آورده و عباراتش در بیان شرایط قاضی همچون عبارات شیخ مفید بیانگر اطلاق می‌باشد.

در کلام هر دو بزرگوار و نیز سخن جمع دیگری مثل سیدبن زهره، در العنیه، سخن از شرط ذکوریت دیده نمی‌شود.

مرحوم محمدبن علی بن حمزه طوسی که کمی بعد از شیخ طوسی می‌زیسته، در الوسیله می‌نویسد: «این امر انجام نمی‌گیرد، مگر با سه شرط: علم و عدالت و کمال. علم این است که وقوف بر کتاب و اطلاع از سنت داشته باشد و در موارد اختلاف حد وسط را بگیرد، بر اجماع آگاهی داشته باشد و بر زبان روایات آگاه باشد. و عدالت با چهار چیز حاصل می‌شود: دوری از گناه، امانتداری، مورد اطمینان بودن و پرهیزگاری.

و کمال به سه چیز ثابت می‌شود: با کامل بودن در خلقت و آفرینش طبیعی، کامل بودن در حکم و آگاه و مطلع بودن در امور و تمام بودن در اخلاق پسندیده.»

شیخ طوسی در المیسوط ابتدا شبیه این تعبیر را آورده، آن گاه، به شرح کمال می‌پردازد و شرط ذکوریت را در ردیف کمالات می‌آورد:

«امر قضا توسط کسی انجام نمی‌گیرد، مگر اینکه سه شرط داشته باشد، از اهل علم و عدالت و کمال باشد. و گروهی از فقها به جای «عالماً» از جمله «بن اهل الاجتهاد» یعنی: (سزاوار یافتن احکام خدا از طریق ادله آن) استفاده کرده‌اند.»

تا اینجا شیخ شبیه به عبارات پیشین و به طور مطلق سخن گفته است و در دو صفحه بعد، برای آنکه مورد اعتراض نباشد، به عبارتی، هم رضایت اهل سنت را به دست می‌آورد و هم از اشکال تراشی خواس

جلوگیری می‌کند و شرط ذکوریت یا مرد بودن قاضی را در توضیح لفظ کمال می‌آورد و می‌نویسد:

«اما کمال احکام این است که قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد. پس زنان هیچ‌گاه نمی‌توانند متصدی امر قضا گردند. بعضی از اهل سنت می‌گویند که قضاوت زنان جایز است، ولی قول نخستین صحیحتر است. کسانی که معتقدند زنان می‌توانند متصدی امر قضا گردند، می‌گویند قضاوت ایشان در هر چیزی که شهادت آنها در آن قبول باشد، جایز است و شهادت زنان در هر چیزی قبول می‌شود، مگر در حدود و قصاص.»

از سده ششم قمری تاکنون در کلام فقیهان شیعه، شرط ذکوریت به صراحت مطرح شده که به اعتقاد ما به دلیل تأثیرپذیری از مکتب فقهی شیخ طوسی می‌باشد.

علامه حلی در قواعد الاحکام می‌نویسد: «و شرط می‌باشد در آن (قضا) بلوغ، عقل، مرد بودن، ایمان داشتن، عدالت، طهارت مولد. (لازم به ذکر است در سخن گذشتگان این شرط نبود و علامه حلی به لحاظ ویژگیهایی که داشت، در فقه شیعه دست به نوآوریهای زد.) و علم و قضاوت کودکان و زنان نافذ نیست؛ اگرچه همه شرایط قضاوت را داشته باشند.»

فخرالمحققین در توضیح عبارات علامه می‌نویسد:

«و ظاهر این است که در شرایط قاضی علما در حلال‌زادگی، عدالت و مرد بودن اختلاف نکرده‌اند و اتفاق اصحاب (امامیه) بر اعتبار شرایطی که ذکر شد، در سخنانشان نقل شده است.»

مرحوم طباطبایی در شرح شرایع الاسلام، (مفتاح الکرامه) می‌نویسد:

«در مورد قضاوت زنان در خبری، جابر از امام باقر(ع) نقل می‌کند که زنان متولی امر قضاوت نمی‌شوند - مقدس اردبیلی منکر دلیل شده، مگر اینکه اجماعی باشد - و ضعف این خبر، اگرچه منکر اجماع شویم، با شهرت بزرگی که میان فقهای امامیه دارد، جبران شده است. علاوه بر این از نقص عقلی و دینی زنها و عدم صلاحیتشان برای امامت جماعت مردان، سخن گفته شده و اینکه در بیشتر موارد شهادتشان نصف شهادت مردان است. شیخ طوسی در «المخلاف» می‌گوید: «ابوحنیفه ولایت زنان را در امر قضا در آنچه شهادتشان در آن مورد قبول است، و ابن جریر به طور مطلق

جایز می‌داند.»

در «مغنی المحتاج» که از متون فقه شافعیان است، چنین می‌خوانیم:

«و شرایط قاضی آن است که مسلمان، به سن تکلیف رسیده، آزاد، مرد، عادل، شنوا، بینا، سخنگو و مجتهد باشد.»

در کتاب «الاقناع» از متون فقهی حنبلیان نوشته شده است:

«در قاضی ده صفت شرط می‌باشد: بالغ، عاقل، مرد... باشد.»

و شرح آن موسوم به «کشاف القناع عن متن الاقناع» علت آن را چنین ذکر کرده:

از گفتار پیامبر «ص» است که: «قومی که ولایت امورشان را زنی به دست داشته باشد، رستگار نمی‌شود.» بدین سبب که زن عقلش ناقص است، کم اندیشه می‌باشد و اهلیت حضور در محافل مردان را ندارد.

در «مغنی» ابن قدامه می‌خوانیم:

«گفت ابوالقاسم «رحمة الله تعالی»: کسی قاضی نمی‌شود، مگر اینکه بالغ، عاقل، مسلمان، آزاد، عادل، فقیه و پرهیزگار باشد.»

چنان که دیده می‌شود در عبارت فوق سخنی از شرط ذکوریت نیست، ولی در شرح عبارت به ذکر قید رجولیت در شرط کمال پرداخته است:

«در قاضی سه شرط لازم است: یکی از آنها کمال می‌باشد و کمال بر دو نوع است: کمال احکام و کمال در خلق و خوی، اما کمال احکام با چهار چیز اعتبار پیدا می‌کند: قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد.

و حکایت شده از ابن جریر که شرط مرد بودن وجود ندارد، زیرا چنان که زن می‌تواند مفتی باشد، می‌تواند قاضی هم باشد.

ابوحنیفه می‌گوید: جایز است زن در موضوعاتی غیر از حدود، قاضی باشد، زیرا می‌تواند در آنها شهادت دهد.

دلیل ما این روایت است که پیامبر «ص» گفت: «قومی که زنی متصدی امورشان باشد، رستگار نمی‌شود.»

و به این سبب که قاضی باید از کمال اندیشه و عقل و زیرکی برخوردار باشد و زن ناقص‌العقل و کم‌اندیشه است و اهلیت حضور در محافل مردان را ندارد و شهادتش قبول نمی‌شود. اگرچه هزار زن دیگر مانند خود او همراهش باشند، مگر اینکه همراه این زنان مردی باشد. (چنانکه می‌دانیم این سخن برخلاف گفته اغلب فقیهان است، زیرا شهادت او قطعاً در مواردی نظیر شهادت بر بکارت به تنهایی مورد قبول است.)

خداوند تبارک و تعالی بر گمراهی و سرزنش زنان این آیه را آورده است. «ان تَضَلَّ احِدِيَهُمَا فَتُذَكَّرُ احِدًا هُمَا الْاٰخِرٰى» (اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری یادآوری کند) همچنین زن، صلاحیت امامت عظمی و استانداردار شدن ندارد و به همین خاطر، پیامبر و هیچ‌یک از خلفای بعد از ایشان هم تصدی امر و استانداری را به زنها واگذار نکردند و اگر این امر جایز بود، نیابد هیچ عصری خالی از این خبر می‌ماند.»

در مطالب فوق می‌بینیم که به دلایل و قراین عقلی استناد شده که در اصل تحقق آن اختلاف است و به نحوی به مورد بحث ما بازمی‌گردد. که در مبحث بعدی به این دلایل عقلی پاسخ داده خواهد شد و تنها به بیان این نکته اکتفا می‌کنیم که آیه شریفه تنها مورد احتیاط را متذکر شده، یعنی اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادآوری کند که این معنی در مورد مردان هم صادق است و نسیان از خصوصیات زن نیست، آیه هم

سعی ندارد چنین وضعی را ذاتی او بداند.

قضاوت زن از دیدگاه عقل

جستجو در دلایل فقها و حقوقدانان اسلامی، که زن را از قضاوت محروم کرده‌اند، این نکته را به اثبات می‌رساند، که بیشترین حملات آنان بر زنان به عنوان عدم قدرت و توانایی آنان، مطرح می‌گردد. سخن او توانستها، و منع وضعی زنان، از قضاوت و دیگر شئون اجتماعی است، سخن از کاستیهای جنسی زن و برتری طبیعی مرد است.

مرد را موجودی قوی و زن را ضعیف و ناچیز دانسته‌اند. البته برای ما روشن است که این‌گونه برداشتها، ناشی از زندگی در بیوتات، پشت درهای بسته، و اندرون خانه‌های گسته از جامعه، بوده است. به هر حال، مشکلات دیگری که برای محرومیت زن برشمرده‌اند، به این شرح است:

الف - تاکنون، زن پیامبر یا امام نشده است.

۱ - روشن است که: پیامبر و امام‌نشدن، با اینکه نمی‌تواند پیامبر و امام باشد، فرق دارد. در واقع می‌خواهند بگویند: زن نمی‌تواند این مشاغل را متصدی شود، چون تاکنون واقع نشده، و این سخن در نهایت سستی است. چنانکه در فلسفه و منطق داریم: «عدم‌الوجودان لایدل علی عدم‌الوجود» یعنی (نیافتن چیزی، دلیل عدم وجود آن نیست).

پس استدلال این گروه چیزی بی‌شبهت به این استدلال نخواهد بود که بگوییم زنان را زنده به گور می‌کردند، پس جایز است که ما نیز چنان کنیم، زیرا در گذشته این کار شده، شدنیها را نمی‌توان دلیل جواز فعلی دانست، و نشدنیها را نیز دلیل ممنوعیت آن.

۲ - عدم احراز مقام پیامبری و تبلیغ امر خدا، که فعالیت شدیدی را در جامعه به دنبال دارد، و به جهات عدیده‌ای که مورد نظر شارع، بوده انجام شده، نمی‌توان دلیل محرومیت زن دانست و همه مقامات و مناصب را از او گرفته، محروم کرد.

به فرض اینکه بگوییم، زن نمی‌تواند پیامبر و امام شود! چرا قاضی نشود؟ در آن حد بسیار بالا، محروم می‌شود، چرا بیشتر تنزل کند!؟

۳ - زن، پیامبر و امام نشده، این یک گزارش است، از کجا بپذیریم که چنین نبوده؟ و اگر هم زنی به رسالت رسیده باشد، به چه صورت ثابت شود، که مردان انکار نکرده‌اند!؟

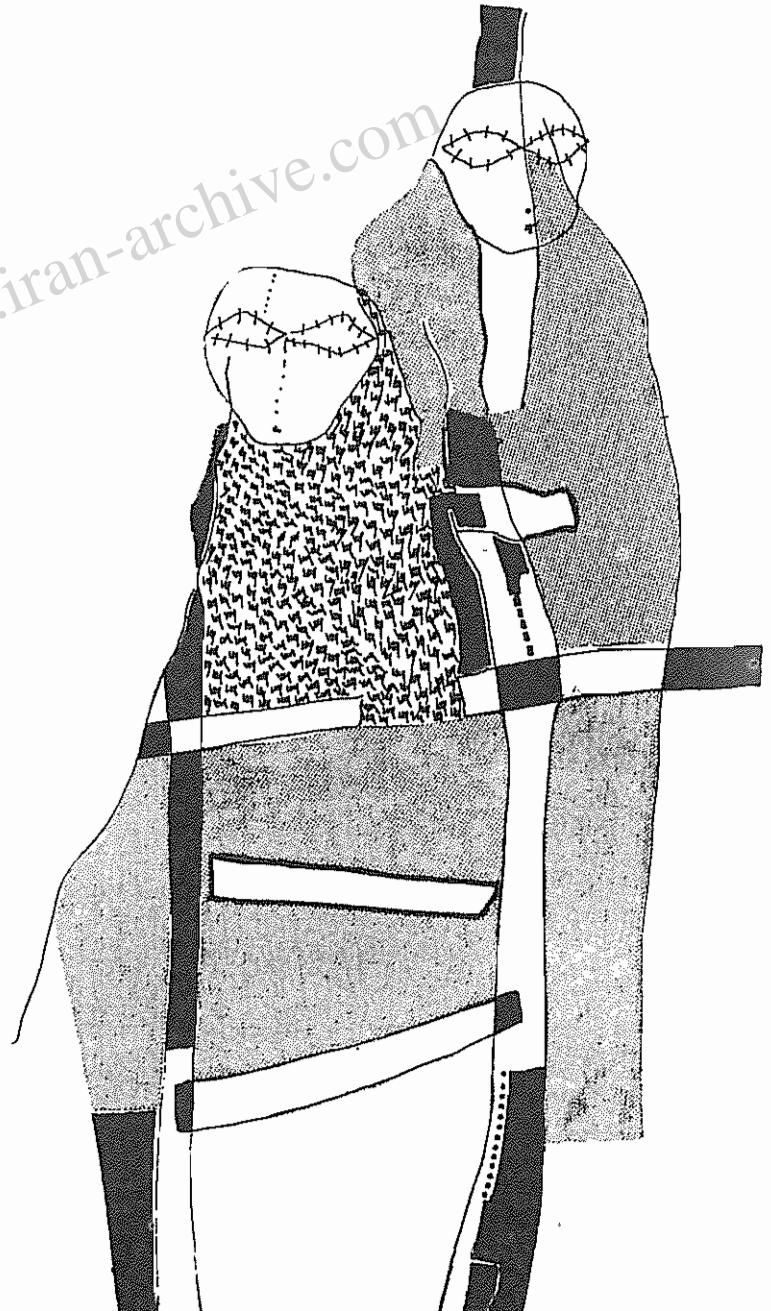
۴ - به صراحت قرآن، وحی که از خصوصیات پیامبران است، بر مادر موسی، و مریم، نازل گردیده: به خصوص نفر دوم، که فرشته الهی را نیز دیده است! (آیات مربوط به این جریان را در سوره مریم، آیات ۱۶ تا ۲۶، و سوره قصص آیه ۷ و سوره طه آیه ۳۸ بخوانید).

ب - اصل، عدم ولایت هر کسی است. در مخالفت این اصل، دلیل قاطع و قانع‌کننده‌ای، لازم است.

منظور گوینده، می‌تواند یکی از این دو اندیشه باشد:

۱ - امور وضعی، یعنی به طور غریزی و طبیعی خدا فردی را بر فرد دیگری مستولی نکرده و مقام ولایت او را بر دیگران وضع نکرد.

۲ - امور جعلی و اعتباری، یعنی خدا در



تکالیف و به موجب فرایض دینی، کسی را بر دیگران ولایت نبخشید.

اندیشه نخست، مورد تایید همه آحاد بشر است. هیچ کس بر دیگری به هیچ وجهی امتیاز نهادی ندارد، در خلقت و آفرینش، همه یکسان آفریده شدند، نه کسی امام خلق شد و نه کسانی مأموم.

قطعا منظور گوینده، اندیشه دوم است که به صورت ادعای بی دلیل مطرح شده. اولین اصلی که به مخالفت با این ادعا برمی خیزد، اصل عدم وجود این فرضیه است، آنگاه اصل عدم پذیرش ادعای بی دلیل.

گذشته از این اولاً در مقابل بدیهیات عقلی هیچ اصلی نمی تواند ثابت باشد، مسأله ولایت و زعامت مردم، یک بدیهه عقلی است. کسی نمی تواند لزوم آن را منکر شود، اصل اختراعی یاد شده، برخلاف بدیهت عقل است و منکر این ضروری می باشد.

دوم: با این اصل، ولایت مردان نیز زیر سؤال می رود، به چه دلیلی مردان می توانند ولایت داشته باشند؟ با روایت عمرین حنظله؟! یا ابو خدیجه؟!!

اگر بخواهیم لزوم وجود ولی و رهبری را به اثبات برسانیم، بهترین و روشترین دلیل آن عقل است و عقل هیچ گونه تمایزی بین زن و مرد قائل نمی شود. ملاک عقل، توانایی است، هر کس از نوع بشر، توان زعامت داشته باشد، قدرت رهبری دارد.

سوم: ادعای مذکور، برخلاف سیره عقلا است، از ابتدای خلقت بشر و پیدایش جامعه، مسئله ریاست و ولایت مطرح بوده و ضرورت آن مورد قبول همگان.

چهارم: این اصل اختراعی، در صورتی حاکم است، که طرف مورد دعوی به قضاوت راضی نباشد، ولی اگر طرفین دعوی، خود، زنی را برای قضاوت برگزینند، اینجا هم اصل عدم است؟

به عبارت دیگر: ادعای مخالفان، برگزیننده محرومیت و ممنوعیت زن از قضاوت است، در حالی که این دلیل، قضاوت انتصابی او را، ممنوع می پندارد، نه قضاوت انتخابی را.

پنجم: امورات زندگی عادی مردم به خود آنان واگذار شده، شارع مقدس اسلام، جز ارشاد کاری ندارد، اینک مردم می خواهند به فلانی، رای بدهند یا ندهند، یک امر عادی برای مسائل روزمره زندگی است.

دین نه مخالفتی دارد و نه موافقتی، امر و نهی دین در صورتی تحقق دارد که کار

انتخاب کننده، یا انتخاب شونده با اصول مسلم آن، مابین بوده، ضرورتی ناپذیر گرفته و یا اصلی بر دین افزوده شود.

چنان که در مسائل معاملات، شارع مقدس حکم تأسیسی ندارد (مگر در موارد بسیار اندک) و احکام اسلام همه امضایی است.

در سیاست که به نوعی مربوط به زندگی عادی مردم است، اسلام هیچ گونه تأسیسات خاصی پیش بینی نکرده، و به خصوص زن را محروم ندانسته است!

در اسلام، برای سیاست، احکام زیادی وارد شده، ولی خود سیاست گذاری خاصی پیش بینی نکرده، اقامه قسط از اصول مسلم اسلام است. حالا اجرای آن به هر شیوه که می خواهد باشد. به وسیله زن باشد، یا مرد، تفاوتی ندارد و به عبارتی کوتاه: احکام و امور سیاسی، از نظر اسلام امضایی است، نه تأسیسی. عمده آن است که با دیگر اصول و فروع دین مخالف نباشد.

بنابراین، اصل مورد ادعای مخالفان، برخلاف همه موازین و اصول عقلانی است، که آنان اصل را بر پذیرش ولایت فردی نامعین، قرار داده اند. اگر نزاعی باشد، در تعیین مصداق آن فرد است که چه صفاتی داشته باشد و...

ج - نقص زن

می گویند، زن موجود ناقصی است، او نمی تواند اداره اموری چون ولایت، قضاوت و... را بر عهده داشته باشد.

مبنای این سخن به خوبی روشن نیست، ولی احتمالاً، تعدادی از روایات، موجب چنین برداشتی گردیده است از جمله:

در نهج البلاغه، خطبه ۷۹ آن حضرت پس از بازگشت از نبرد جمل، در مذمت زنان، چنین آغاز فرموده:

«ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند. اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض، و علت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم، ارث آنها نصف ارث مردان می باشد. پس از زنها بد پرهیز کنید و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسنیدیه از آنها پیروی نکنید، تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نورزند (و شما را به انجام آن وادار نکنند).

خطبه را آن طوری که در نهج البلاغه،

آمده به تمام و کمال نوشتیم، تا باب سخن برای تفسیر باز باشد.

۱ - به گونه ای که مرحوم سید رضی، گرد آورنده نهج البلاغه در عنوان خطبه نوشته این سخن بعد از جنگ جمل، به رهبری عایشه، ایراد شده است.

عایشه از عثمان، نفرت داشت و همواره او را مورد سرزنش و انتقاد و توهین قرار می داد. وقتی خبر رسید که عثمان را کشته اند، خوشحال شد و گفت: «قتله ذنبه و اقاذه الله بعمله» (گناهانش او را به کشتن داد و خدا او را به کردارش مجازات کرد).

و چند لحظه یا ساعتی بعد که شنید، علی زمامدار مردم شده، گفت: «عثمان مظلوم کشته شده» و به خونخواهی او قیام کرد.

۲ - خطبه دارای مقدمه و احیاناً مؤخره ای نیست، فقط همین فقره کوتاه نقل شده در حالی که علی (ع) نمی توانست، خطبه ای بدون حمد و ثنای الهی و یاد پیامبر گرامی (ص) ایراد فرماید.

نمی دانیم قبل از آن چه سخنی بر زبان مبارکش جاری بوده و پس از آن چه گفته است.

۳ - به نظر می آید ذکر این فقره به خصوص بر مبنای تشیع گرایبی بوده باشد، نه فقط ذکر خطبه آن حضرت.

۴ - با ذکر مطالب یاد شده روشن است، که منظور حضرت علی (ع) عایشه و تنی چند از زنان همراه او بوده است.

آن حضرت به هنگام صف آرایی دو لشکر در مقابل یکدیگر برای یاران خود سخنرانی کرد و گفت: «شما شروع نکنید. تا زمانی که آنان حمله نکرده، دست به شمشیر نبرده اند، اقدامی صورت نپذیرد.

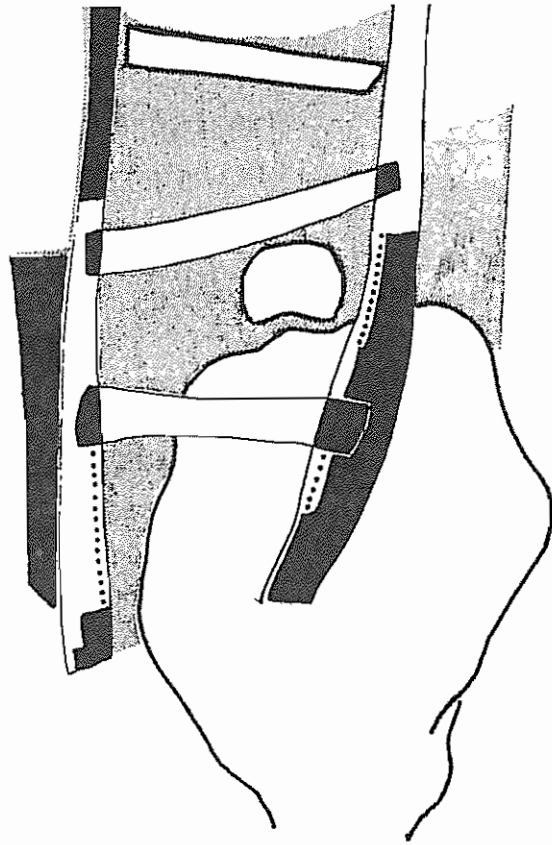
اگر شروع کردند (و ما ناچار به مقابله شدیم) مجروحان را نکشید، فراریان را تعقیب نکنید...»

و از جمله فرمود:

«هیچ زنی را با اذیت کردن عصبانی نکنید، حتی اگر شرفتان و امیرانتان و صالحاتان را دشنام داد. که آنها گفتارشان و نفسشان و عقلشان ضعیف است.»

آنچه از روایات یاد شده استنباط می شود، نقص در اندیشه زن است. آن هم زن مورد خطاب علی (ع) عایشه بوده است.

به خصوص کنار هم آمدن سخن، از جسم و عقل زن در حدیث دوم، مؤیدی بر گفته ما است و جای تردیدی وجود ندارد که نقص طبیعی منظور نبوده است.



نمی‌آید، زیرا خطبه خواندن زهرا برای مردم، سیاسی بود، معرفی ام ایمن به عنوان شاهد فدک، پرده از نظرات علمی او برداشته، نشان دهنده اجتهاد اوست.

می‌دانیم که در فقه شیعه و بسیاری از مکاتب اسلامی شهادت زن به تنهایی در مورد اموال و... مورد قبول نیست. معرفی یک زن از سوی آن حضرت نظریه نادر و جدیدی بود که ارائه می‌شد.

علاوه بر موارد فوق لازم به ذکر است که با گذشت هزار و چهارصد و ده سال از آن تاریخ، نمی‌توان دریافت اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه نوپای اسلامی چگونه بوده است؟

شاید در مواردی زنان، به اجرای امور سیاسی و غیرسیاسی پرداخته، در امور مملکتی شریک مردان بوده باشند و شاید، زمینه حضور فراهم نبود و افکار جاهلیت که هنوز ریشه‌کن نشده بود، مانع این فعالیتها بوده است و شاید دهها شاید دیگر.

به هر حال، چنان که بارها گفته‌ایم، عدم تصدی مشاغل توسط زنان صدر اسلام دلیل ممنوعیت آن مشاغل برای آنها نیست. وقتی می‌توان آن را دلیل محرومیت دانست که همه جوانب آن از لحاظ تاریخی و اجتماعی و... بررسی شده باشد، در حالی که این جهات، مبهم و تاریک است و تاکنون کسی موفق نشده این ابهامات را متجلی سازد.

در پایان بحث، طبق وعده قبلی اجمالاً به پاسخ گروهی می‌پردازیم که معتقدند سرشت زن لطیف‌تر از مرد است و سریعتر دچار احساسات می‌شود، در نتیجه قادر به تشخیص درست حق از ناحق نیست.

آنچه در مقدمه باید گفت، این است که اشکال این گروه، خواسته یا ناخواسته پیش از آنکه متوجه زن بشود، به خالق برمی‌گردد و اگر آنان معتقدند که در آفرینش خداوند نقص وجود ندارد، نمی‌توانند ادعا کنند که لطافت سرشت و عمق احساسات زن او را دچار نقص می‌کند و اگر اعتقاد آنان خلاف این است باید از مناب بحث اعتقادی با آنان نشست و تفکرشان را در باره زن به باوری جز خداشناسی و اسلام مربوط دانست.

از دیدگاه فلسفه، وجود هستی‌بخش جهان، عین خیر و هستی مطلق و ارزش و کمال و قدرت خالص است، وجود او مساوی است با علم محض، قدرت خالص و... به عبارت دیگر، علم و دانش و قدرت و حکمت و... را نمی‌توان از وجود او جدا

خواهد داد که زن، زمان بیشتری از مرد، به عبادت می‌پردازد، به خصوص که عمر معمول زنان از مردان بیشتر است.

چنان که در ابتدای سخن گفتیم، این خطبه مباحث بیشتری می‌طلبد و تاکنون مورد بررسی و پژوهش تعداد بی‌شماری از اندیشمندان بوده، شارحان نهج البلاغه به خصوص در این مورد بسط سخن داده، توجه فراوانی بذل می‌کنند، که در فرصتی دیگر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

می‌گویند، چرا حضرت زهرا(س) چنین مشاغل و مقاماتی را احراز نکرد؟

این، به گونه‌ای دیگر، تکرار همان سخن گذشته است، که با اندکی تأمل، پاسخ آن روشن می‌شود:

همزمان با زهرا(س) علی(ع) در میدان سیاست حاضر بود، کسی که از هر جهت بر او امتیاز داشت، و ما هرگز نمی‌گوییم، در چنین حالی زن مقدم است، سخن ما این است: که زن در تمام مناصب و مشاغل و امتیازات مانند مرد است، مرد، به عنوان مرد بودن هیچ امتیاز طبیعی و قراردادی بر زن ندارد.

اگر مرد قاضی می‌شود، زن نیز می‌تواند بشود. اگر مرد مرجعیت را به دست می‌گیرد، زن نیز می‌تواند... مگر موردی که دین به صراحت و به اقتضای طبع زن، حکمی را مخصوص وی بداند.

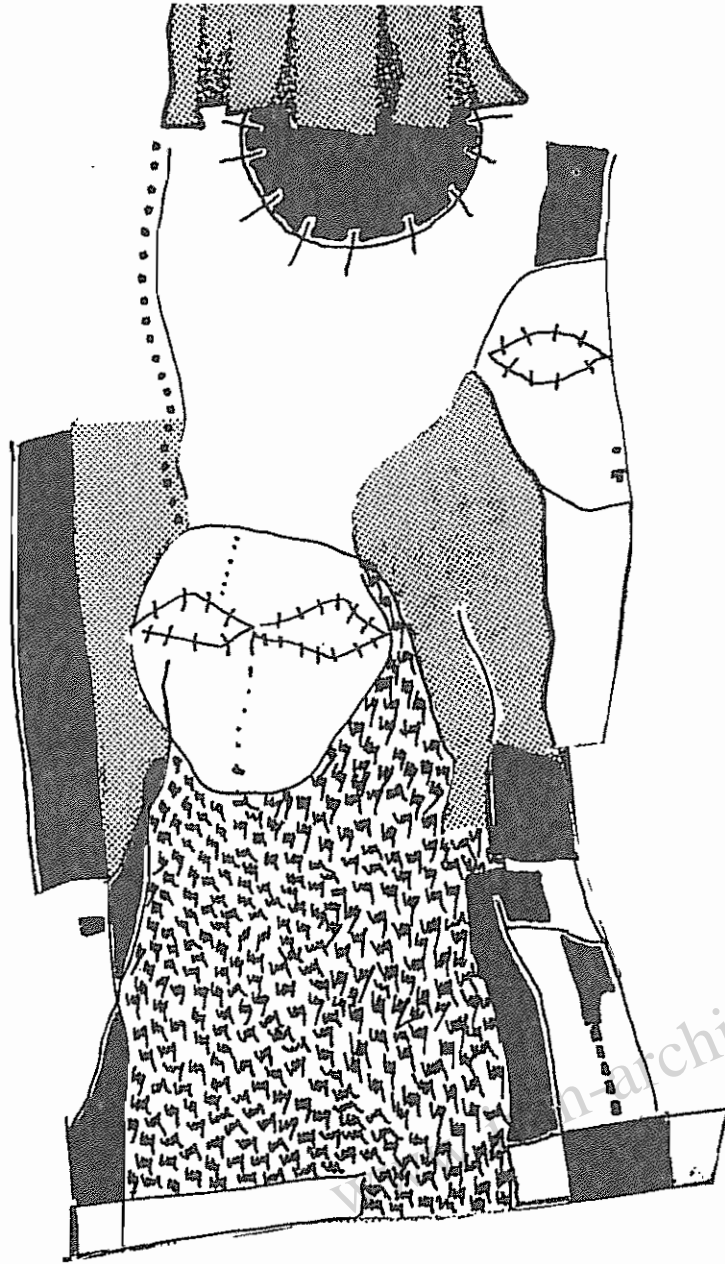
اینکه بگوییم حضرت زهرا(س) در امور کشوری و... دخالتی نکرده، درست به نظر

مؤید دیگری که این نظریه را تقویت می‌کند، دنباله سخن حضرت علی(ع) در باره نقص عقل زن است که فرموده:

و اما نقصان عقولهن فشهاده امرأتین كشهاده الرجل الواحد. (دلیل برنقصان عقلشان این است که شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد تنها است.)

این فراز، به خوبی اثبات می‌کند، مراد از عقل، اندیشه است، زیرا زنان در «تحمل» شهادت بی‌دقت‌اند و احیاناً نسیان و فراموشی آنان بیش از مردان است. نیز اندیشه قدرتمندی ندارند، که حوادث را تحلیل کنند و عواطف و احساسات، اندیشه آنان را تغییر می‌دهد. چنانکه در مورد عایشه احساس جانبداری از طلحه، اندیشه او را تغییر خواهد داد. وگرنه، پذیرفته‌نشدن شهادت یک زن در مواردی و قبول شهادت یک مرد، امری اعتباری است و نمی‌تواند نمود کاستی طبیعی باشد.

اسلام برای شهادت زن ارزش به نصف شهادت مرد قائل شده، نه آنکه زن بالطبع، شعوری باندازه نصف شعور مرد داشته باشد. چنان که دلیل نقصان ایمان زن قابل خدشه است و سخنی معمولی به نظر می‌آید، زیرا اگر عدم توفیق زن، برای انجام فریضه نماز و روزه، در دوران قاعدگی، دلیل کاستی دین او باشد، مردان از زنان ناقص‌الایمان‌تر خواهند بود. این مطلب را با احتساب میانگین ایام حیض زن در طول عمر، و آغاز دوره تکلیف وی که مقایسه کنیم، نتیجه



دانست، هر چه هست، همان است. این زبان ماست، که از بیان توصیف این موجود نامتناهی عاجز است و در فلسفه، از آن به واجب‌الوجود، یاد شده.

از این که بگذریم، همه موجودات، ممکنات و موجوداتی متناهی هستند. در امکان و بهره‌وری نوعی خود، همه یکسانند. چنان نیست که جنس مذکر، در میان انواع مختلف جانداران و انسان، تافته جدابافته باشد.

اعتقاد به عدالت خداوند در آفرینش به طور طبیعی لطافت جنس زن را جزو برکات و ویژگیهای ممتاز خلقت به شمار می‌آورد. امتیازی که در کنار امتیازی از نوع دیگر در مرد، زن و مرد را در پیوند جنسی و روانی به مرحله تکامل بشری می‌رساند.

بهره ممکنات، به اندازه تلاش بیشتر آنان در جهت کسب افزونتر امتیازات وجودی، والاتر و عالیتر می‌شود. در سیر به سوی تکامل، که رسیدن به دانش و قدرت وجودی و معنویت و... است، بهره و توشه زن و مرد، یکسان است. ای بسا، زنانی که از پیامبران مرد، نیز پیشتر روند. (فاطمه و خدیجه و مریم) این یک قانون مسلم و غیرقابل خدشه است. اکنون باید از برتری خواهان و نژادپرستان، پرسید: «در این مسیر چه چیزی زنان را مجزا می‌کند؟!»

در معیاری که دین اسلام ارائه داده، برتری و ارزش انسان را، به تقوی و خودسازی دانسته، معیارهای معنوی او را ستوده است.

آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۳

و جمله معروف حضرت رسول ص:

لا افضل لعربی علی عجمی و... الا بالتقوی (هیچ موجودی بر دیگری برتری ندارد، مگر به تقوی) نشان‌دهنده این تفکر والا، می‌باشد. البته بعید نیست بعضی از آقایان اینجا خود را مخاطب دانسته و زنان را به حساب نیاورند، به زعم آنکه خطاب قرآن فقط به مردان بوده و زنان مورد غفلت واقع شده‌اند (!)

در ادبیات به جای خود ثابت شده، که چنین خطباتی عام است و تمام افراد بشر را فرا می‌گیرند. اگر سخن از مرد یا زن بود، قیدی برای این گفته اختصاصی، لازم بود، ولی خوشبختانه در آیه شریفه، علاوه بر این بیان عام و مطلق، سخن از زن و مرد نیز

رفته، به صراحت در صدر آیه واژه ذکر و انثی ذکر شده است. پس دیگر به هیچ روی نمی‌توان این آیه را به مردان اختصاص داد، به حکم قرآن زن و مرد مساوی‌اند و هیچ امتیازی در کار نیست. امتیاز به تقوی و ارزشهای معنوی است. زن باشد یا مرد. عربی باشد یا فارسی. اروپایی باشد یا افریقایی، فرقی ندارند.

در اینجا داستان ملکه سبا، را یادآوری می‌کنیم که قرآن از تدبیر و سیاست درست او، سخن گفته است.

این داستان، در سوره نمل، آیات ۲۱ تا ۴۲ به این صورت عنوان شده:

هدهد، پرنده‌ای فعال و جاسوس بود، که برای سلیمان اخبار و اطلاعات نقاط دورافتاده را می‌آورد، روزی که قدری غیبت داشت، سلیمان از این بابت نگران شد، ولی ناگهان هدهد را دید که پیامی برای او آورده

بود. آن مرغ چنین گفت: «در کشور سبا، زنی را دیدم که حکمران و پادشاه آن ملک بود و از هر چیزی بهره‌مند. این ملکه بر تختی نشسته و زمام امور کشورش را به دست گرفته بود.

آنان مردمی مشرک بودند، که برای خورشید تواضع و فروتنی می‌کردند و..» سلیمان برای آزمون و شناسایی این کشور که توسط هدهد کشف شده و از ممالک متمدن جهان آن روز بود، نامه‌ای نوشت تا هدهد آن را بر فراز تخت پادشاه اندازه‌د.

ملکه سبا، به محض دریافت پیام سلیمان، مردان حکومت خود را فرا خواند، و با آنان به مشورت پرداخت. او گفت: «نامه‌ای ارزشمند از سلیمان رسیده که محتوی آن چنین است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. بر من برتری نجوید و تسلیم‌شده، به نزد من آید.»

پس از قرائت نامه، روی به آنان کرد و گفت: «تصمیم خود را در این موضوع برایم بازگوید؟ خود می‌دانید که در امور مهم کشورداری از رأی شما بهره گرفته‌ام و شما را در جریان امور گذاشته‌ام، اکنون نیز می‌خواهم که شما در جریان بوده، نظر خویش را اعلام دارید.»
مردان مشاور ملکه گفتند: «ما دارای توان و نیروی نظامی لازم خوبی هستیم و به فرمان تو می‌باشیم. اگر امر کنی، با آنان ستیز خواهیم کرد، ولی تصمیم با خود شماست، اگر خواهید بجنگیم و اگر خواهید، از در صلح و آشتی درآیم.»
ولی ملکه سباه راهی دیگر، پیش نهاده و گفت:

«من او را می‌آزمایم، تا بدانم اهل دنیاست یا اینکه قصد وی هدایت مردم است؟ پادشاهان و دنیاطلبان به هر کشور و سرزمینی در آیند، آنجا را ویران کرده، ناهلان را به مناصب می‌گذارند و لایقان و شایستگان را فرو می‌گذارند. این روش حکام و کشورگشایان است.»

من هدیه‌ای نزد او می‌فرستم و منتظر عکس‌العمل او می‌مانم، آن‌گاه تصمیم می‌گیرم.»

بیک از سوی سلیمان بازگشت، و هدایای ملکه را با خود برگرداند و پیام سلیمان را به همان‌گونه نخست آورد و ملکه سبأ، که دریافت هدف سلیمان، کشورگشایی و سلطنت نیست، به نزد او رفت و ایمان آورد. این داستان نشان‌دهنده تفکر درست این زن سیاست‌مدار بوده، از جهاتی قابل بحث و حائز اهمیت است:

۱ - بینش دقیق و عقل حسابگر و مزیت اندیشه‌اش، بر مردان عصر خود، که از سیاست‌پیشگان دولت او بودند، امری روشن و غیرقابل انکار است.

برخلاف دولتمردان، این زن در اندیشه نبرد نبود، و قدرت نظامی را در قبال سلیمان پیشنهاد نکرد. اول سلیمان را آزمود و سپس تصمیم گرفت.

کاری که سلیمان نیز در ارتباط با او انجام داد و اول ملکه را آزمود، آن‌گاه تصمیم گرفت، خود عظمت ملکه را به اثبات می‌رساند و همسانی و هم‌سانی او با سلیمان پیامبر، روشن می‌کند.

۲ - قبل از آنکه ملکه سبأ، به نزد سلیمان برود، اطلاعات لازم را از چگونگی سیاست و دربار سلیمان کسب کرده بود.

این موضوع به صراحت، در آیه ۴۲

سوره نمل بیان گردیده است.

مشابه این داستان، قصه زن فرعون و سیاست وی در نجات جان موسی است و دیگر، ماجرای مریم، و سومی مادر موسی.
قرآن از تمام موارد یادشده، از زنان قهرمانی چون: مریم، آسیه و... به عظمت یاد کرده، درایت و دیانتشان را می‌ستاید و بالاخره طبق سخن معروف خود بعضی از مخالفان: «ادل دلیل علی وجود شیخی و وقوعه»: بهترین دلیل وجود و هستی چیزی، تحقق آن است.»

یادداشتها:

۱ - این مضمون، در روایات ما هم وارد شده است.

۲ - نوع دیگر اجماع نیز، متصور است، و آن: اتفاق نظر محدثان و فقهاء است بر درستی مضمون روایت، چه در سند آن اشکالی باشد یا نباشد.

شاید علت ادعای اجماع در مسائل فقهی، به خصوص مواردی که سنیان تصور می‌کردند شیعه در آن مورد دلیلی ندارد، تایید خبر واحد بوده است که شیخ آن را می‌پذیرفت و برای تایید نظرش ادعای اجماع می‌کرد.

۳ - ای مردم، ما شما را آفریدیم، برخی زن و برخی مرد و شما را دسته و دسته و قبیله قبیله کردیم، تا همدیگر را بشناسید (بدانید) که گرامترین شما، نزد خدا باقواترین شماست.

۴ - برخی گفته‌اند: این هدیه شامل ۵۰۰ غلام و ۵۰۰ کنیز، مرکبها و زر و زیور گرانبهای فراوانی بوده است.

منابع:

۱ - قرآن، آیات ۲۱ تا ۴۲ سوره نمل، ۷۶ سوره نحل، ۳۱ سوره نور، ۳۴ سوره نساء، ۲۲۸ سوره بقره، ۳۳ سوره احزاب.

۲ - مفتاح الکرامه، چاپ اول اهل بیت، قم، ص ۹ جلد دهم.

۳ - جواهرالکلام، جلد چهل، چاپ تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ص ۱۰/۱۴.

۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶.

۵ - وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ص ۱۵۵ - ۱۶۳ به نقل از من لا یحضره الفقیه و خصال صدوق.

۶ - من لا یحضره الفقیه، چاپ دارالکتب الاسلامیه (آخوندی)، تهران، جلد چهارم، ص ۲۵۴ الی ۲۷۱.

۷ - مکارم الاخلاق، چاپ مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ ششم ۱۳۹۳ قمری، تألیف ابونصر، حسن بن فضل طبرسی ص ۴۴۵-۴۳۳.

۸ - معجم رجال الحدیث، آیه‌الله خونی، چاپ دارالزهراء، بیروت ۱۴۰۹ قمری، جلد سوم

ص ۲۴۱/۲۴۲.

۹ - همان کتاب، جلد ششم، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۱۰ - کنشاف القناع ... جلد دوم، ص ۲۲.

۱۱ - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴ - ۳۵ تا ۳۷.

۱۲ - شرح لمعه، جلد دوم، ص ۲۷۷، افست از روی نسخه ۱۳۰۹، توسط انتشارات علمیه اسلامیه.

۱۳ - نهایه شیخ طوسی، در مجموعه قواعد الفقهیه ص ۲۴۷ - ۳۹۰.

۱۴ - المقنع شیخ صدوق، در همان مجموعه، ص ۳۳.

۱۵ - مغنی المحتاج، چاپ دارالفکر لبنان، جلد ۴، ص ۳۷۵.

۱۶ - کفایه الاحکام، چاپ انتشارات مدرسه صدر ص ۲۶۱.

۱۷ - ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، چاپ اسماعیلیان، ۱۳۸۹ قمری، جلد چهارم، ص ۲۹۸.

۱۸ - المبسوط، شیخ طوسی، چاپ مکتبه المرتضویه جلد ۸، ص ۹۹ (مجلد ۷ و ۸ با هم است).

۱۹ - الوسيله الی نیل الفضله، در مجموع جوامع الفقهیه، ص ۶۹۷.

۲۰ - المقنعه، شیخ مفید، چاپ داوری قم، ص ۱۱۱.

۲۱ - کنشاف القناع ... جلد ششم ص ۲۹۴.

۲۲ - المغنی بالشرح الکبیر، جلد ۱۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۶.

۲۳ - نهج البلاغه، صبحی صالح، چاپ اول، لبنان، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، چاپ قدیم (رحلی) سال ۱۳۳۰ قمری، جلد اول، ص ۳۲۴.

۲۵ - سنن بیهقی، ج ۱۰ ص ۱۱۸.

۲۶ - نهج الفصاحه، صفحات ۵۵ - ۶۶ - ۳۲۰ - ۳۹۱ - ۴۸۵ - ۵۲۹ - ۵۹۲ - ۶۳۸.

۲۷ - روح زن، نوشته خانم لمبرزو.

۲۸ - زن و انتخابات، نوشته زین‌العابدین قربانی، عباسعلی عمید زنجانی... با مقدمه ناصر مکارم شیرازی چاپ قم طباطبائی.

۲۹ - ماجرای نهضت بانوان، سید جمال‌الدین دین‌پور، قم دارالفکر.

۳۰ - زن و آزادی، سید رضا صدر.

۳۱ - ولایة الفقیه (تقریرات درس آیه‌الله منتظری) ج اول، دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۳۲ - الاجتهاد و التقليد، چاپ نجف نوشته مرحوم محمّد حسین اصفهانی (کمپانی).

۳۳ - اصول الفقه ج ۲ ص ۹۷-۹۸.

۳۳ - مستسک عروة الوثقی، مرحوم آیه‌الله حکیم جلد اول.

سادگی هنرهای دستی،

روابط انسانی را عمق می بخشد

بنفشه رستگار

سنگ، سرامیک، انواع سوزندوزیها، چرم نقاشی شده و شلنگدوزی را از آنان آموختم. در کنار اینها جواهرات، مس، سکه‌دوزی، میلمان، خاتم، چوب (منبت، معرق، مشبک) را طراحی و اجرا کرده‌ام.

یک فرسک ۴۰ متری، با موضوع روند انقلاب، مقابل پارک ملت کار کرده‌ام و یکی هم در ورودی برج سپهر اجرا کرده‌ام.

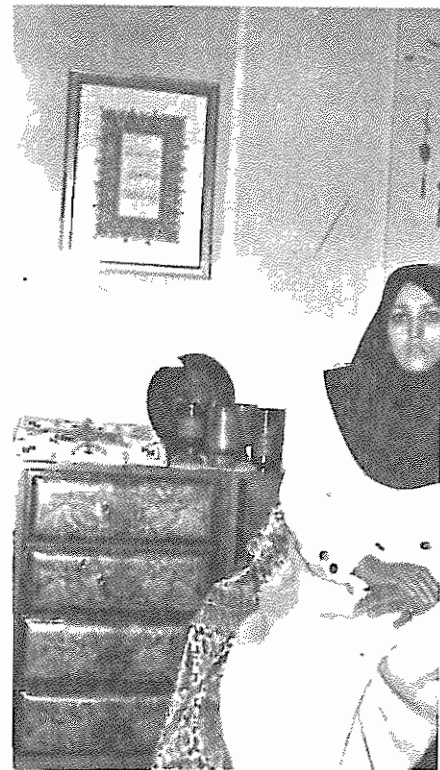
۲۶ سال سابقه کار در صنایع دستی ایران دارم و مردادماه امسال بازنشسته می‌شوم.

- چطور از عهده این همه کار برآمدید، مسئولیتهای زندگی خانوادگی مانعتان نمی‌شد؟

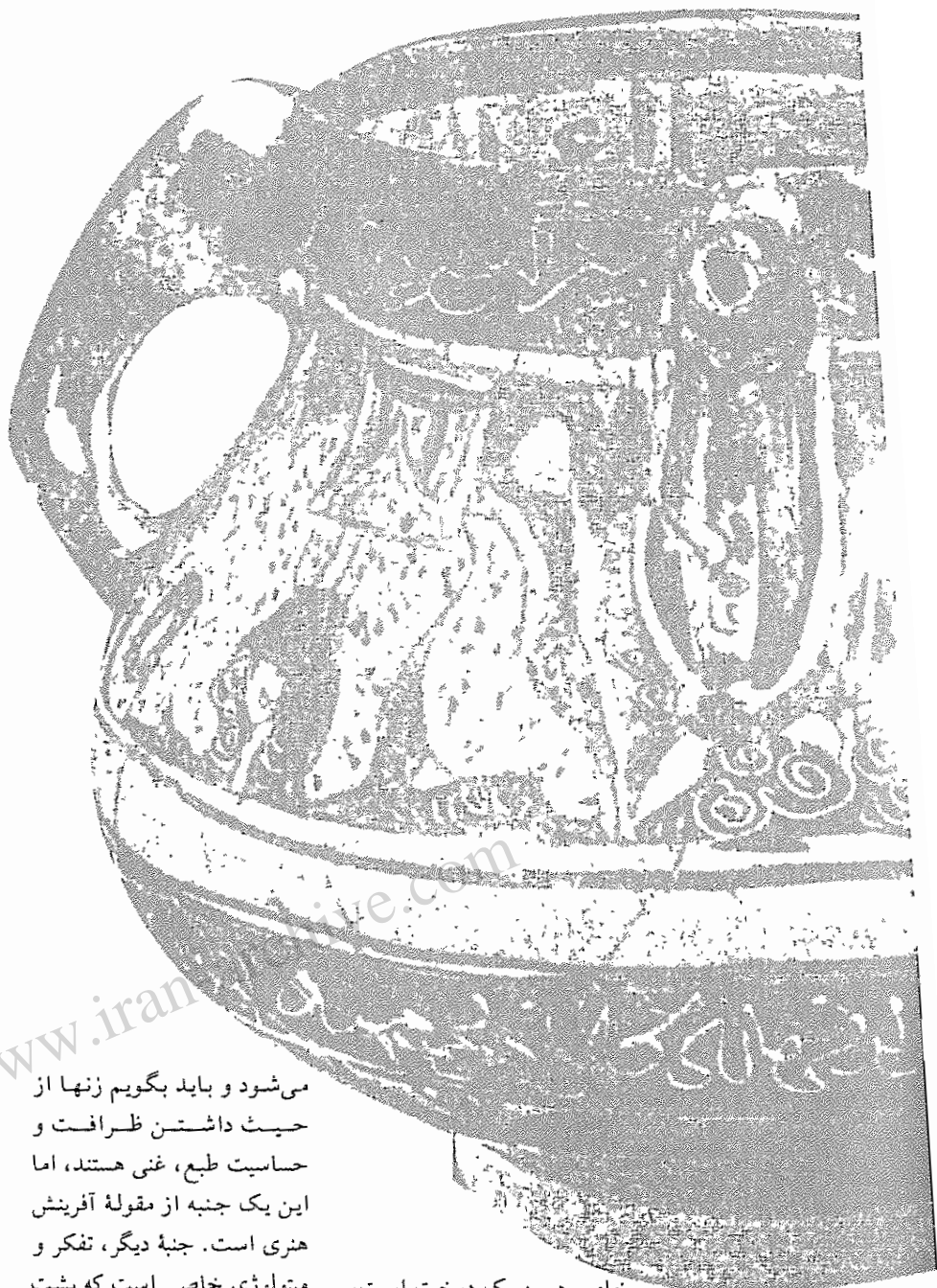
- بحمدالله، خیر. پنج فرزند دارم، سه دختر و دو پسر. دو داماد دارم و یک نوه. سه فرزندم مدرسه‌رو هستند، کلاس اول دبستان، پنجم دبستان و سوم راهنمایی. یک دخترم در سال دوم دانشکده مامایی تحصیل می‌کند. دختر دیگرم ازدواج کرده و خارج از ایران زندگی می‌کند. شوهرم همیشه کمکم کرده، و هرگز سد راهم نبوده است.

ژیلا خدایار با ۲۶ سال سابقه کار در صنایع دستی ایران و سابقه طولانی در هنرهای مختلفی از جمله نقاشی، شیشه‌گری، سفالکاری، بتیک‌سازی، تذهیب و فرسک‌سازی، از هنرمندان شناخته‌شده ایران است. برای آشنایی بیشتر با او به ملاقاتش رفتیم. در اتاقی که هر تکه از اثاثیه ساده، اما زیبایش، رنگ و بوی ذوق و سلیقه هنرمندان صاحبخانه را داشت، از ما پذیرایی شد.

تواضع و برخورد دور از تکلف او، مصاحبه را به گفتگویی بسیار صمیمانه مبدل کرد. وقتی از او درباره سابقه کارهای هنرش پرسیدیم، گفت: - ۲۶ سال پیش، دیپلم را گرفتم و شروع به کار در سازمان صنایع دستی ایران کردم. پیش از آن طراحی را نزد آقای شیخ یاد گرفته بودم، ولی از صنایع دستی هیچ نمی‌دانستم. بعدها در رشته معماری داخلی فارغ‌التحصیل شدم، اما زمینه تجربه اصلی را هنرمندان محلی برایم فراهم کردند. رشته‌های طراحی بافت پارچه، باتیک، قلمکار، گلیم‌بافی و طراحی آن، شیشه،



- از هنرتان برایمان بگویید. - در مقایسه با صدها هنرمند واقعی که در دورافتاده‌ترین شهرها و روستاها در گمنامی کار می‌کنند، جوانی و نور چشم و مهارت انگشتانشان را دستمایه هنرشان قرار داده‌اند، و من افتخار کارکردن با آنها را داشتم، خود را هنرمند نمی‌دانم و هیچ ادعایی ندارم. هنرها به طور عام و به ویژه صنایع دستی را بسیار معتبر و ضروری می‌دانم. به نظر من دو عامل جدایی‌ناپذیر، همچون دو روی یک سکه، آفریننده هنر جاندار هستند: ظرافت و حساسیت طبع هنرمند و اندیشه‌ای که در آن هنر نهفته است.



قدر و اعتبارش تنها کمیاب بودن آن است، چرا که همان تراش را به شیشه هم می‌توان داد، اما خواستاری ندارد. تفکری که پشتوانه خرمهره یادشده است، باعث می‌شود حس تفاخر و تجمل‌پرستی و مال‌دوستی به کناری گذارده شود و صرفاً به دیده شی زیبایی با انگیزه مثلاً دوری‌جستن از چشم بد، به آن نگاه کنند. همین بی‌اعتنایی نسبت به تزئینات گران‌قیمت مآلاً در جنبه‌های دیگر زندگی روزمره انسان نیز تأثیر می‌گذارد. میل به ساده‌گرایی در انسان شدت می‌گیرد و این ساده‌گرایی منجر به پدید آمدن روابط انسانی عمیقتری می‌شود و بیگانگیها را می‌زداید و زندگی را شیرینتر می‌کند.

از جمله هنرهایی که بیش از همه در فرهنگ جوامع ریشه دارد، هنرهای دستی است. جزء، نقوش و رنگهای صنایع دستی هر کشور می‌تولوژی غنی و فرهنگی دیرینه را پشت سر دارد. از جمله سمبلها، که زیربنای اصلی ساختار فرهنگی ملتهاست. هنرمند صنایع دستی هنگامی که به قلمزنی، گلیمبافی، میناکاری و سفالکاری و غیره

می‌شود و باید بگویم زنها از حیث داشتن ظرافت و حساسیت طبع، غنی هستند، اما این یک جنبه از مقوله آفرینش هنری است. جنبه دیگر، تفکر و می‌تولوژی خاصی است که پشت سر هر هنری قرار دارد، و اگر نباشد، آن هنر جاندار نیست. مثلاً یک گردنبند خرمهره را در نظر بگیرید. با اینکه بسیار ارزان و در دسترس است، اما به خاطر می‌تولوژی خاصی که پشت سر دارد، توجه را جلب می‌کند، هم زیباست و هم پیام دارد. یک گردنبند الماس، ساخته شده از سنگی کمیاب، گرانقیمت و زیباست، ولی چون اندیشه‌ای همراهش نمی‌کند، هنر محسوب نمی‌شود و پشتوانه

خاص همین یک درخت است، در نظر می‌گیرد و به آن می‌پردازد، خصوصیتی که ممکن است در هیچ درخت بید دیگری دیده نشود. لبخند ژوکوند یک پدیده منحصر به فرد است. وضعیت ویژه‌ای که مختص آن زن و آن تصویر است، اما همین تصویر مورد توجه دانشمند نیست، چرا که او برای حالت فیزیکی لبخند نزد نوع بشر تعاریفی کلی دارد که لبخند ژوکوند هم مانند لبخند میلیونها زن دیگر مشمول آن تعریف

طبع انسان هر قدر ظریفتر و حساستر باشد، بیشتر به جزئیات می‌پردازد و هنر مقوله‌ای است که برخلاف علم، با جزئیات سروکار دارد. مثلاً در مورد یک درخت بید، علم زیست‌شناسی ویژگیهای کلی و مشترک میان تمام درختان بید را مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس فرمولهایی ارائه می‌کند که تمام درختان بید مشمول آن می‌شوند، اما هنر دیدگاه دیگری دارد. یک نقاش جزئیات این درخت بید را که



غرور و تکبر ما را به خود مشغول کند.

صنایع دستی می‌تواند هنرهایی را ارائه دهد که در خدمت همگان باشد، نه فقط آنچه در انحصار موزه‌ها و ثروتمندان قرار می‌گیرد.

البته صنایع دستی به تازگی در جامعه ما جایگاهی برای خود یافته است که باعث خوشحالی است. امیدواریم با حمایت اصولی از هنرمندان بومی و توسعه ابزار و کارگاههای مورد نیاز آنان از یک سو و تأمین مالی ایشان از طریق تسهیل در فروش یا صدور پاره‌هنرهایشان از سوی دیگر، زمینه مساعدی فراهم آید تا بتوانند با دلگرمی و فراخ خیال به آفرینشهای هنری خود بپردازند و ستایشگرانی در خور هنرهای خود، در جامعه بیابند.

- با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیارمان قرار دادید، برایتان آرزوی موفقیت روزافزون داریم.
- به امید خدا.

انگیزه موجب می‌شود که بر کف کاسه‌ای که از آن آب می‌نوشد، یک ماهی به رنگ سرد و آرام، نقش کند.

پرنده‌گانی که در سرامیک و سفالهای این منطقه به چشم می‌خورند، بومی نیستند و حکایت دارند از آرزوی هنرمند برای دعوت پرنده‌گان به مهاجرت به این سرزمین سوخته در بهار.

نقوشی که در سوزن‌دوزیهای بلوچ به چشم می‌خورد، عبارت است از: درختان خرماي ساده‌شده و یا خرچنگهایی که از بالا دیده می‌شوند و رنگهای قرمز و زرد و نارنجی که حاکی از شرایط خاص منطقه است.

هنر در اصل باید انسان‌ساز باشد و ما می‌توانیم با توسعه و ترویج صنایع دستی، انسان‌سازی کنیم. مسلمانان باید خود را همان‌طور بسازند که قرآن مجید فرموده است. یعنی اجازه ندهیم تفاخر و زینت‌پرستی و مال‌اندوزی و

می‌پردازد، با تمام وجودش یک پاره اثر هنری می‌آفریند که حس زیباشناسی و زیبادهوستی را در انسان برمی‌انگیزد. امروزه این مطلب در جامعه مورد غفلت قرار می‌گیرد و خطر در همین جاست، زیرا پی‌بردن به پشتوانه فرهنگی و احساس هنرمند بدون ملحوظ داشتن جنبه‌های مختلف هنر او ملموس و قابل درک نخواهد بود. مثلاً سرامیک میباید یزد را در نظر بگیرید: ماهیان نقش بسته بر کف کاسه‌ها، یا خورشید سوزان که در بشقابی می‌درخشد، با رنگهای آبی فیروزه‌ای و نیلی و سبز که همه از رنگهای سرد هستند، نمایش داده شده‌اند. حال آنکه این رنگها واقعی نیستند و مثلاً خورشید به رنگهای گرم قرمز و نارنجی در طبیعت دیده می‌شود. اما همین تغییر رنگها بیانگر نیاز طبیعی و بومی هنرمند، هنرمندی که صدها سال در دل کویر زیسته است، به داشتن احساس خنکی و آرامش است. همین

